

اقتصاد ما ۴ کپیک امام

جامعه ایمانی مشعر

بعثت در شهر تجارت

گفتاری از

حجت الاسلام والمسلمین محسن قنبریان

پیرامون الگوی حکمرانی اقتصادی پیامبر اکرم



اقتصاد ما

صحیفه ۷۲

اقتصاد ما ۴، بهار ۱۴۰۵

بعثت در شهر تجارت

گفتاری از حجت‌الاسلام‌والمسلمین محسن قنبریان پیرامون الگوی حکمرانی اقتصادی پیامبر اکرم ﷺ

پخش آنلاین در صفحات مجازی مرکز پژوهش‌های اقتصادی حَبنا؛ ۲ بهمن ۱۴۰۴

تهیه و تنظیم: معاونت تولیدات رسانه‌ای جامعه ایمانی مشعر

ویرایش: هادی مرادی فرهمند

طراح جلد: علی ناصری

صفحه‌آرا: حسن ناصری

شمارگان: ۲۰ نسخه / نوبت چاپ: اول

استفاده از مطالب نشریه و تکثیر آن برای هیأت‌ها، در صورت ذکر منبع آزاد می‌باشد.

جامعه ایمانی مشعر

قم ـ کدپستی: ۳۷۱۹۶ - ۱۵۶۴۷

سامانه پیامک: ۳۰۰۰۱۵۴۲

پایگاه اطلاع‌رسانی: www.۱۵۴۲.org

انتشارات هیأت امروز

پایگاه اطلاع‌رسانی: heyatemrooz.ir

شبکه‌های اجتماعی: @heyatemrooz_ir

رایانامه: info@۱۵۴۲.org

بسم الله الرحمن الرحیم

شهید امام خامنه‌ای رحمه‌الله:

«اسلام بر قلب مقدّسِ پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد؛ نماز را آورد، روزه، زکات، انفاقات، حج، احکام خانواده، ارتباطات شخصی، جهاد فی‌سبیل‌الله، تشکیل حکومت، اقتصاد اسلامی، روابط حاکم و مردم و وظایف مردم در مقابل حکومت را آورد. اسلام، همه این مجموعه را بر بشریّت عرضه کرد؛ همه را هم پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بیان فرمود:

«ما مِن شَيءٍ يُقَرِّبُكُم مِنَ الجَنَّةِ و يُباعِدُكُم مِنَ النّارِ إلاّ و قَد أمَرتُكُم بِهِ»؛[1]

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۷۸.



پیغمبر اکرم ﷺ، همه آن چیزهایی را که میتواند انسان و یک جامعه انسانی را به سعادت برساند، بیان فرمود.
نه فقط بیان؛ بلکه آنها را عمل و پیاده کرد.

خب؛ در زمان پیغمبر ﷺ، حکومت اسلامی و جامعه اسلامی تشکیل شد، اقتصاد اسلامی پیاده شد، جهاد اسلامی برپا و زکات اسلامی گرفته شد؛

یک کشور و یک نظام اسلامی شد. مهندس این نظام و راه‌بَر این قطار در این خط، نبی اکرم ﷺ و آن کسی است که به‌جای او مینشیند.»[1]

۱. بیانات در خطبه‌های نمازجمعه: ۱۳۷۴/۰۳/۱۹.

مقدمه

در عصر بعثت، شاهد نظام اقتصادی پیچیده‌ای در حجاز هستیم که مکه، کانون آن محسوب می‌شد. این نظام، بر پایه تجارت فرامنطقه‌ای وسیعی استوار بود که با پیمان‌های استراتژیک شـناخته می‌شد. قرآن‌کریم با تعابیر مختلفی، تصویری از رونـق و وفور نعمت در این شـهر ارائه می‌دهد. بااین‌حال، این اقتصاد شـکلی خاص داشت که می‌توان آن را با تعابیر مختلفی توصیف کرد.

در ایـن سـاختار، بـازار، سـلطه مطلق داشـت و جـای نهادهای سیاسـی و حتی هنجارهـای اجتماعـی اصیل را اشـغال کرده بـود. فقدان کامـل حکومت مرکزی و وجـود نهادی صرفاً مـوردی مانند دارالندوه، موجب شـده بود منطق سـود و کالایی‌شـدن بر همه چیز حاکم شود. این اسـتیلای بازار تا آن‌جا پیش رفته بود که حتی دین و ارزش‌های معنوی نیز ذیل آن تعریف می‌شدند و به ابزاری برای تثبیت

منافع تجاری تبدیل گشته بودند. نتیجه این وضعیت، شکل‌گیری شکاف طبقاتی عمیق، اتراف قشر محدود ثروتمند و محرومیت گسترده توده‌های مردم بود.
در چنین بستر تاریخی حساسی، پیامبر اکرمﷺ مأموریت الهی خویش را آغاز نمود. ایشان که خود سال‌ها تاجر و آشنا با عمق این نظام بود، نه به‌عنوان یک سرمایه‌دار؛ بلکه به‌عنوان مصلحی الهی ظاهر شد. مأموریت ایشان، تنها ارائه مجموعه‌ای از احکام اقتصادی نبود؛ بلکه بنیان‌گذاری یک «تمدن» نوین با معماری کلان اجتماعی بود. نخستین گام در این مسیر، تصحیح رابطه انسان با خدا، هستی و خودش بود تا اقتصاد را از سیطره بازار صرف خارج کرده و آن را به آغوش «جامعه» و «فرهنگ» بازگرداند.

این شماره از منشور صحیفه اقتصاد، در پی واکاوی این تحول شگرف تمدنی است. با بررسی ساختار اقتصادی پیش از بعثت و سپس تحلیل تصرفات هوشمندانه پیامبرﷺ در دوره مکی و مدنی، نشان خواهیم داد که چگونه در مدتی کوتاه، جامعه‌ای فقیر و تحت محاصره، به قدرت اقتصادی مسلط منطقه تبدیل گردید. تحلیلی که در پی می‌آید، متن بازنویسی‌شده بیانات استاد محسن قنبریان پیرامون همین موضوع بوده که با اتکا به شواهد تاریخی و قرآنی سامان یافته است.

چارچوب بررسی: گذار تمدنی و تنش‌های روزمره

سؤال اساسی این است که پیامبر اکرمﷺ چگونه توانستند نظم موجود در حجاز را به نظامی نوین، با بنیانی تمدنی و با تأکید بر ابعاد اقتصادی آن، دگرگون سازند. برای روشن‌شدن این موضوع، لازم است ابتدا وضعیت اعتقادی و اقتصادی حاکم بر حجاز و به‌ویژه مکه در آن عصر، به‌دقت مورد بررسی و واکاوی قرار گیرد. پس از شناخت دقیق این شرایط موجود، می‌توان به تحلیل فرآیند انتقالی و تحول‌آفرینی پرداخت که با بعثت پیامبرﷺ آغاز شد. این حرکت، جامعه را به‌سمت نظام اسلامی و ساختاری محمدی رهنمون ساخت که در واقع شالوده‌ای جدید و تمدن‌ساز را پی‌ریزی می‌کرد؛ بنابراین، پرسش اصلی بر چگونگی این گذار تاریخی و بنیان‌گذاری آن ساختار نوین اقتصادی و اجتماعی متمرکز است.

در کنار بررسی آن حرکت انتقالی بزرگ که جامعه را از نظم پیشین به نظامی با بنیان تمدنی نوین رساند، ناگزیریم نگاهی نیز به «حرکت وضعی» این تحول بیندازیم. این حرکت، مشابه چرخش روزانه زمین است که شب‌وروز را پدید می‌آورد و رویدادهای روزمره و ملموس را شکل می‌دهد. در بستر همین دوران انتقالی طولانی‌مدت، وقایع روزانه و مواجهات مستقیمی رخ داد که تحلیل آن‌ها معمای مهمی را روشن می‌کند. برای نمونه، این پرسش مطرح است که چگونه در نخستین سال‌های بعثت و پیش از هجرت، پیامبرﷺ و مسلمانان تا آن حد تحت‌فشار قرار گرفتند که محاصره اقتصادی سختی را تجربه کردند و گروهی ناچار به هجرت به حبشه شدند و حتی محاصره‌ای سخت‌تر در شعب ابی‌طالب بر آنان تحمیل گردید. اما در مقابل، شاهدیم که کمتر از یک دهه پس از آن رویدادهای سخت، این رسول خدا بود که توانست قریش را در موضعی قرار دهد که محاصره اقتصادی علیه آنان مؤثر واقع شود. این محاصره هرچند در دوره‌ای کوتاه انجام شد و پس از مدتی خود پیامبرﷺ آن را برداشت؛ اما بدون هیچ پیروزی برای قریش به پایان رسید. این چرخش شگفت‌انگیز وضعیت، از ضعف مطلق به موقعیت اقتدار نسبی در عرصه اقتصادی، نیازمند توضیح است که چگونه در دل همان حرکت انتقالی کلی محقق شد؟

تدبیر جامعه نوین: از فقر مطلق تا وفور نعمت

در حرکت وضعی و روند روزانه این تحول، این پرسش کلیدی مطرح است که پیامبر اکرمﷺ چه جامعه‌ای را ساخت و چگونه آن را تدبیر نمود؟ این تدبیر تنها شامل راهبردهای بلندمدت و نقشه‌های کلان تمدنی نمی‌شود؛ بلکه دربرگیرنده راه‌کارها و تاکتیک‌های اثرگذار و سریع‌العملی نیز هست که در بازه‌ای حتی کمتر از ده‌سال به ثمر نشست. ورود به مدینه و آغاز نظام اسلامی، در شرایطی همراه با فقر گسترده صورت گرفت. جامعه‌ای که با آن مواجه شدند، دچار فقر غالب بود؛ گروهی رانده شده از مکه و بازگشتگان از حبشه به آنان پیوستند و جمعیتی حدود هفتاد تا چهارصد نفر از اصحاب صفه، در شدیدترین حد محرومیت و در حاشیه مسجدالنبی زندگی می‌کردند.



اما این آغاز دشوار، در کمتر از یک دهه به چنان تحول شگرفی انجامید که حضرت امیر(ع) در خطبه قاصعه آن را این‌گونه توصیف می‌فرمایند: «جویبارهای نعمت به‌سوی آنان سرازیر شد و آیین (اسلام) چنان آنان را در برگرفت که برکت‌های ظاهری خود را به ایشان رساند؛ تا جایی که غرق در نعمت شدند و در سرسبزی و طراوت زندگی، سرشار از شادمانی گشتند.» وقوع این دگرگونی عمیق اقتصادی و اجتماعی، امری است که تاریخ به‌وضوح شاهد آن بوده است. پاسخ به این پرسش فرعی، در واقع بخش مهمی از پاسخ به آن سؤال اصلی را درباره چگونگی ایجاد آن نظام تمدنی نوین شکل می‌دهد.

برای درک تحولی که پیامبر اکرم(ص) ایجاد کردند، ابتدا باید نظم اقتصادی پیش از بعثت را با رویکردی اقتصادی توصیف کنیم. آن‌چه در مکه وجود داشت، می‌توان یک جامعه شبه‌سرمایه‌داری یا تجارت بزرگی با خصلت‌های سرمایه‌دارانه نامید. اگرچه این نظام دقیقاً منطبق بر سرمایه‌داری مدرن نبود؛ اما بسیاری از ارکان و مؤلفه‌های اساسی آن را در خود داشت و شباهت‌های فراوانی به آن نشان می‌داد. برای استحکام بخشیدن به این توصیف و ارائه تصویری که مورد اتفاق همه مسلمانان باشد، لازم است خطوط کلی این نظام را از آیات قرآن‌کریم استخراج

و روشــن کنیم. آیات قــرآن، نگاهی دقیق و بنیادین به ســاختارهای اقتصادی آن جامعه ارائه می‌دهد.

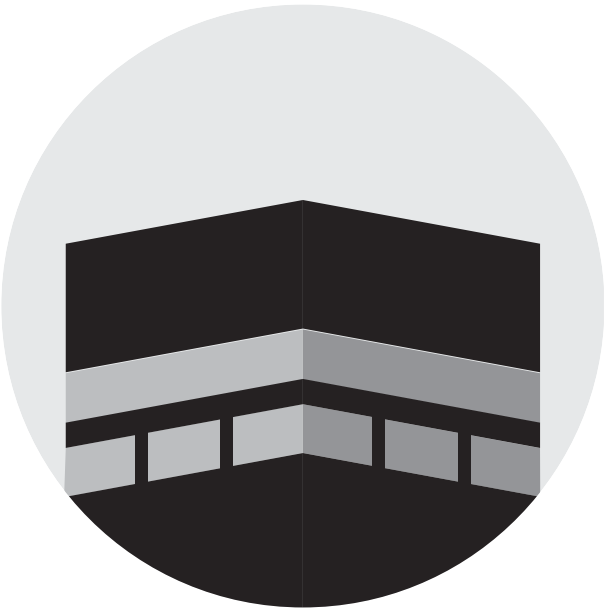

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ ﴿١﴾ إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ﴿٢﴾
فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ ﴿٣﴾
الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ﴿٤﴾

مبانی قرآنی توصیف اقتصاد مکه

پس از ترسیم این تصویر کلی بر اساس قرآن، می‌توان به شواهد تاریخی نیز نگاهی انداخت؛ اما تنها به اندازه‌ای که این شواهد، قرائت قرآنی ما را نقض نکنند و در راستای تبیین همان مفاهیم باشند. هدف این است که باتکیه‌بر این دو منبع، نمای روشنی از اقتصاد مکه پیش از بعثت به دست آید تا سپس بتوان تحلیل کرد که پیامبرﷺ چه تصرفات و دگرگونی‌هایی در این نظم موجود ایجاد کردند و آن نظام تازه و بدیع را بر چه اساسی بنا نهادند. این گام نخست، اساس مقایسه و درک عمق تحول پس از آن خواهد بود.

قرآن‌کریم سوره‌ای را به قریش، ساکنان اصلی مکه و اصلی‌ترین گردانندگان آن تجارت بزرگ، اختصاص داده است: «لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ * إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ

وَالصَّيْفِ»[1] درباره معنای «ایلاف» تفاسیر مختلفی وجود دارد؛ عده‌ای آن را به‌معنای ایجاد الفت و انس گرفتن دانسته‌اند و گروهی دیگر آن را نامی برای یک پیمان و ائتلاف واقعی و مشخص خارجی می‌دانند.

واژه قریش نیز در لغت هم به‌معنای اجتماع و گردآمدن است و هم به‌معنای کسب و تجارت. وجه تسمیه این قوم نیز دقیقاً اشاره به همین مجتمع شدن آنان به علت یک کسب خاص - یعنی همان تجارت گسترده - دارد. نتیجه این‌که پیمان‌ها و ائتلاف‌هایی برای قریش که در این شهر گرد هم آمده بودند شکل گرفت و این امر، امکان برپایی کاروان‌های بزرگ تجاری زمستانه و تابستانه را فراهم کرد که عیناً در آیات به آن اشاره شده است. این محور اساسی فعالیت اقتصادی آن جامعه را مشخص می‌کند.

آیه دیگری که تجارت بزرگ مکی را به‌روشنی نشان می‌دهد، آیه ۵۷ سوره قصص است: «أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ». شاهد اصلی همین بخش پایانی آیه است که در آن خداوند متعال، با ادبیاتی سرزنش‌کننده از آنان می‌پرسد: آیا ما برای آنان مکانی امن در حرم فراهم نکردیم که میوه‌ها و ثمرات

۱. سوره قریش، آیات ۱ و ۲.

همه چیز به‌سوی آن سرازیر می‌شود؟ بنابراین، نباید مکه را شهری دریوزه‌گر، بدبخت، بیچاره و جهان‌سومی تصور کرد؛ خیر، «ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ» به‌سوی آن می‌آمد و این همان ثمره تجارتی است که با «رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ» محقق می‌شد. یعنی هر آن‌چه دیگران در عرصه صنعت، پوشاک، خوراک و مانند آن تولید می‌کردند، از طریق شبکه تجاری گسترده وارد این شهر می‌شد. این تجارت بزرگ و پرثمر، عملاً دسترسی به همه بازارهای عمده دنیای آن روز را برای قریش فراهم کرده بود و تصویری که قرآن از این رونق ارائه می‌دهد، حقیقتی متیقن و غیرقابل‌انکار است.



دیدگاه‌های مورخان و مستشرقان درباره تجارت مکه

تاریخ‌نگاران و مستشـرقان، آثار متعددی در این زمینه نگاشته‌اند و پژوهش‌گران داخلی و خارجی نیز مقالات بسـیاری تألیف کرده‌اند. بـرای نمونه، کتاب «ایلاف قریـش» نوشـته فکتـور سـحّاب، به‌طور مسـتقل به بررسـی همـان پیمان‌ها و ائتلاف‌هـا پرداخته اسـت. بندیکت کلر کـه زایش سـرمایه‌داری را در همین دوره (صـدر اسلام) می‌دانـد، کتـاب وی، ماننـد آثـار پیشـین، نقدهـایی دارد و ما با برخی جهات آن هم‌نظر نیسـتیم. کلر سـعی کرده سـرمایه‌داری را تأسیس‌شـده توسـط رسـول‌الله ﷺ تلقی کند و نظام پیش‌وپس از بعثت را یکی پنداشته است؛ درحالی‌کـه در این گفت‌وگو قصـد داریم نقاط تمایز و گذار دقیق را روشـن کنیم. دیگرانی نیز هسـتند که تقریباً مطابق با همان خطـوط قرآنی، وجود یک تجارت بزرگ مکی با سرمایه‌ای کلان را نشان می‌دهند.

البته این دیـدگاه، به‌طور طبیعـی مخالفانی نیز دارد؛ مانند برخی مستشـرقان دیگر. برای مثال، پاتریشـیا کرون در کتاب «تجارت مکی و ظهور اسلام» که هدف اصلی‌اش نقد پیدایش اسلام در مکه اسـت، به مناسـبت، گستردگی آن تجارت را نیز زیر سؤال می‌برد و اساساً منکر وجود تجارتی به این وسعت است.

اما این دیدگاه هم از نظر روش تحقیق و هم از نظر نتایج، اشکالات متعددی دارد و برای ما مسـلمانان، مهم‌تر از همه، مغایرت آن با آیات قرآن به‌عنوان یک حجت الهی است.

اگـر بخواهیـم جمع‌بندی تاریخـی کلی ارائـه دهیم، فـارغ از این مجـادلات بین مستشـرقان، می‌توان گفـت مکه موقعیتی اسـتراتژیک داشـت کـه محل تلاقی شـریان‌های تجاری شـمال به جنـوب و شرق به غرب بـود و به‌مثابـه پلی عمل می‌کرد که شـام و حوزه مدیترانه را از یک سـو، با حبشه و سـواحل اقیانوس هند ازسوی‌دیگر پیوند می‌داد. هرچند خود منطقه‌ای بیابانی بود؛ اما توانسته بود به بازاری بزرگ تبدیل شود که اقتصاد مناطق پیرامونش را به یکدیگر متصل کند.



سیر تحول اقتصادی مکه

حـوادث تاریخی پیرامون این منطقه که اوج آن در نزاع های بین ایران و روم تجلی یافت، بستری شـد تا این جاده تجاری در دوره هایی از تاریخ اهمیت ویژه‌ای پیدا کند. به‌طور مشـخص می‌تـوان از دوره قصی‌بن‌کلاب نام بـرد؛ مصلح اجتماعی کـه در همان منطقه ظهور کرد. او قریش پراکنـده در صحرا را راضی کرد تا از کوچ دائمی دسـت برداشـته و در مکه سـکنی گزینند. او که به «مجمع» (جمع‌کننده) شـهرت یافت، پایه‌گذار سـکونت دائمی قریش در مکه شـد و تأسیسـاتی مانند دارالندوه را بنیان نهاد. این دارالندوه تنها نهاد سیاسی در بافت فاقد دولت مکه بود که به‌صورت موردی، نزاع های بین قبایل را حل‌وفصل می‌کرد. تجارت در این دوره هنوز ماهیتی محلی داشت.

اما تحول بزرگ با هاشـم بن عبدمناف، جد اعلای پیامبرﷺ، در اواسط سده ششم مـیلادی رخ داد. او در بسـتر همان تحولات تاریخـی - به‌ویژه جنگ‌هـای ایران و روم - پایه‌گـذار «ایلاف» شـد. ویژگی این پیمان، تبدیل تجـارت محلی قریش به تجارتـی فرامنطقه‌ای و بین‌المللی بود. پیـش از او، تجارت، فردی و محلی بود و ورشکسـتگی به‌معنای «اعتفاد» یا انزوای کامل و خداحافظی از زندگی محسوب می‌شد. هاشـم آمد و پیشنهاد مشارکت داد تا خرده‌مالک‌ها و سرمایه‌داران خرد نیز بتوانند سـرمایه‌های خود را جمع کرده و در کاروان‌های تجاری بزرگ مشارکت کنند. این اقدام، بنیان یک تجارت قبیله‌ای مشـترک را گذاشـت که در آن هر کس به نسبت سرمایه‌اش شریک می‌شد و امکان ورشکستگی فردی کاهش می‌یافت. این اتفاق، آغاز شکل‌گیری آن تجارت گسترده بود.

مسجد السید هاشم
مدفن هاشم بن عبد مناف جد رسول الله ﷺ



مکانیزم ایلاف قریش

اتفـاق دیگر، شـکل‌گیری همـان ایلاف بود کـه در سـوره قریش نیز به آن اشـاره شـده و امکان ائتلاف با قبایل تا بازارهـای بزرگ مرزی را فراهم کرد. در منطقه‌ای عمـدتاً خشـک و بیابانـی، راه‌ها با خطـرات متعـددی مواجه بـود: گردنه‌گیرها یا «ذؤبـان العرب»، راه‌زنـان صعالیک، غارت‌گـران اصحاب‌الغـارات و باج‌گیران طلاب‌الطوائل، در کنار قبایل خُرد و درشتی که شغل اصلی‌شان غارت بود. هاشم با یک دیپلماسـی فعال با همه این گروه‌ها وارد مذاکره شد تا مسیر تجاری را امن کند و یک رابطه برد - برد ایجاد نماید.



مسجد السیدهاشم
در غزةالهاشم

او بـه ایـن قبایـل تضمین داد کـه در قبـال دریافـت «خفـاره» (اجـازه عبـور همـراه بـا حمایـت نظامی بـرای تأمین ایمنـی جاده)، محصـولات و کالاهـای آن قبایـل کوچک را نیز توسـط کاروان بزرگ تجـاری قریش حمل کنـد. ایـن کاروان‌ها، کالاهـای آنان را تـا بازارهای بزرگ حاشـیه مدیترانه، اقیانوس هند و دیگر نقاط دوردست برده و می‌فروختند و سـپس هم اصل سـرمایه و هم سـود حاصل را بـه آن قبایـل بازمی‌گرداندند. به‌این‌ترتیب، یک رابطه سـود متقابل پایه‌گذاری شـد که به ایلاف قریش معروف گردید. این پیمان هم برای قریش آورده داشـت و ایمنی راه و سود سرمایه‌گذاری را تضمیـن می‌کرد و هم برای آن قبایل پراکنده و غالـباً غارت‌گر، منافع اقتصادی پایدار به ارمغان می‌آورد.

دیپلماسی اقتصادی هاشم و تقسیم کار منطقه‌ای

کار سوم هاشم، انجام دیپلماسی اقتصادی با امپراتوری‌های بزرگ زمان خود بود. او با قیصرهای روم و بیزانس و همچنین مقاماتی در ایران رایزنی‌هایی انجام داد. پس از عرضه کالاهایی که توسط این کاروان تجاری از سرزمین‌های دور آورده می‌شد، توانست مزیت نسبی خود و کاروان بزرگ تجاری قریش را به اثبات برساند و عملاً آن را به رخ بکشد. این تلاش‌ها نتیجه داد و مجوز ورود به بازارهای مهمی مانند شام، مصر، غزه کنونی و مناطق مشابه را برای قریش به دست آورد که امتیازی بسیار بزرگ محسوب می‌شد. نگاه کنیم به این سازوکار: از مکه کاروانی راه می‌افتاد که سفر زمستانی‌اش به‌سمت یمن و حبشه و مناطق جنوبی بود و سفر تابستانی به‌سمت شام و غزه و مناطق شمالی جهت می‌گرفت.

ایـن برنامه‌ریزی دقیق فصلی، امکان دسترسـی بـه اصلی‌ترین و پرسودترین بازارهای آن روزگار را برای آنان فراهم می‌ساخت.
هاشم سـه برادر دیگر نیز داشت که تسلط بر راه‌های اصلی تجاری را میـان خود تقسـیم کردند. نوفل، راه بازرگانی مکـه به عراق را بر عهده گرفت. عبدالشـمس، دامنـه تجارت مکه تا حبشـه را گردن گرفت و مطلّب نیز متصدی مسـیر یمن شد. این تقسیم‌کار بود که امکان تحقق «رِحلَةَ الشِّـتاءِ وَ الصَّيفِ» را فراهم سـاخت. کاروان‌ها از غزه کنونـی که یکی از پایانه‌های نهایی آنـان بود، به بازار مصر و تولیـدات یونان و روم دسترسـی پیدا می‌کردند و ازسـوی‌دیگر، به اردن و شهرهایی مانند اسـکندریه و آنکارا راه می‌یافتند. در جهت یمن نیز با کالاهای هندی و مشـابه آن مواجه می‌شدند و عملاً یک تجارت فرامنطقه‌ای و به نوعی بین‌المللی شکل گرفت که مصداق «يُجبى إِلَيهِ ثَمَراتُ كُلِّ شَيءٍ»[1] شد. یعنی راه برای رسیدن همه ثمرات دنیای آن روز به مکه باز شد.

۱. سوره قصص، آیه ۵۷.

برای تأیید همین قطعه تاریخی، می‌توان به شـواهد قرآنی اشـاره کرد که حتی جغرافیای گسترده تجارت آنان را تصدیق می‌نماید. قرآن در ماجرای جنگ ایران و روم در آیه سـوم سوره روم می‌فرماید: این رویدادها در «أَدْنَى الْأَرْضِ» اتفاق افتاده اسـت. «أَدْنَى الْأَرْضِ» به‌معنای سرزمین نزدیک است؛ نزدیک به شـما که برای اهل حجـاز به‌طور طبیعی بایـد منطقه‌ای مجاور محسـوب می‌شـد. این تعبیر، گویای آگاهـی و ارتباط تجـاری قریش با آن سرزمین‌ها و وقایع پیرامونشان است.



گواهی قرآن بر جغرافیای تجاری گسترده قریش

با نگاه به مکه، درمی‌یابیم که آن جنگ در نواحی شـام و فلسطین رخ داده است. فاصله جغرافیایی مکه تا آن مناطق بسیار زیاد است؛ اما قرآن از آن با تعبیر «أَدْنَى الْأَرْضِ» یاد می‌کند کـه به‌معنای نزدیک‌ترین سرزمین اسـت. این تعبیر هنگامی معنای دقیق خود را پیدا می‌کند که حضور مستمر و فعال کاروان تجاری مکه را در نظر بگیریم. برای اهالی مکه که سالی یکی دو بار با آن کاروان‌ها به آن مناطق سفر می‌کردنـد و ارتباط تجاری مسـتقیم و مکرر داشـتند، آن سرزمین‌ها واقعاً نزدیک محسوب می‌شد. نمونه واضح‌تر، ماجرای قوم لوط است که در حوالی بحرالمیت و مدیترانه بوده اسـت. قرآن در سـوره حجـر از آن تعبیر به «إِنَّهَا لَبِسَـبِيلٍ مُقِيمٍ»[1] می‌کند؛ یعنی آثار آن قوم بر سـر راهی قرار گرفته که برقرار و پابرجاست. همچنین

۱. سوره حجر، آیه ۷۶.

در جـای دیگـر می‌فرمایـد: «إِنَّكُـمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِـمْ مُصْبِحِينَ وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ».[1]

این آیـات به‌صراحت اشـاره می‌کنند کـه شـما (مـردم مکـه) بـر آن آثـار می‌گذریـد؛ هـم در صبـح و هـم در شب. این اشاره مسـتقیمی به همان کاروان تجـاری قریـش اسـت کـه در واقع در مسـیر رفت‌وآمد خود، از کنار همـان مناطـق و آثـار تاریخـی عبور می‌کرده‌انـد؛ بنابراین، قرآن نه‌تنها از ایـن جغرافیای تجاری گسـترده خبر



۱. سوره صافات، آیات ۱۳۷ و ۱۳۸.

می‌دهد؛ بلکه گواهی می‌دهد که این مسیر، برای قریش مسیری کاملاً شناخته شده و معمول بوده است.

بنابراین، «رِحلَةَ الشِّتاءِ وَ الصَّیفِ» در کنار آن آیات دیگر، نشان می‌دهد پهنای این تجارت تا کجا گسترش داشته است؛ تا آن حد که کاروان‌ها از کنار شهر ویران شده قوم لوط در حوالی بحرالمیت و مدیترانه نیز عبور می‌کرده‌اند. حال باید ساخت اجتماعی ناشی از این تجارت بزرگ را نتیجه‌گیری کرد. در چنین اقتصادی که عنصر اصلی آن تجارت است و نه کشاورزی یا تولید، یک فعالیت خدماتی محض به نام تجارت حاکم است: انتقال کالا از نقطه‌ای به نقطه دیگر. یکی از ویژگی‌های بارز این بستر، فقدان کامل دولت مرکزی است؛ نه در مکه و نه در مدینه دولتی وجود ندارد و تنها نهاد موجود، همان دارالندوه است. این فقدان، موجب استیلای کامل آن تجارت می‌گردد.

ویژگی‌های ساخت اجتماعی مکه

اگر صورت اقتصاد در این دوره را صورت تجارت و بازار بدانیم، این امر به استیلای بـازار می‌انجامـد؛ به این معنا که بـازار جایگاه دولت و حتی جامعه را نیز اشـغال می‌کنـد. نمونه بارز آن، حوالی سـال ۵۷۵ میلادی اسـت که یکـی از مکیان به نام عثمان‌بن‌حویـرث، با تحریک رومی‌ها ادعای پادشـاهی در مکه کرد؛ اما اَشـراف مکـه نه‌تنها بـا او مخالفت نمودنـد؛ بلکه هیچ‌یـک از خود نیز طالب پادشـاهی نبودند. آنان اسـتیلای بـازار و تجارت را پذیرفته بودند و نمی‌خواسـتند حکومتی پدید آید که از حیطه نفوذ و قدرت بازار بکاهد. طبیعتاً در چنین شـرایطی که بازار مسلط است، انباشت ثروت نیز رخ می‌دهد. اما همان‌طور که اشاره شد، دولت یا حکومتی وجود ندارد.

حتـی مالیات‌هایی کـه گاه از برخی بازارها در طول این مسـیرها گرفته می‌شـد، ماننـد مالیات یک‌دهم، توسـط یـک دولت مـرکزی وصول نمی‌گشـت؛ بلکه در اختیار نهادهای محلی و قبیله‌ای در همان نقاط بود.

نکته نخسـت در جمع‌بندی این سـاخت اجتماعی، فقدان مطلق دولت مرکزی اسـت. دولت در هیچ شـکل و صورتی حضور ندارد؛ نه یک دولت حداقلی؛ بلکه اسـاساً هیچ نهاد حکومتی در کار نیسـت. دارالندوه، اگر هم وجود دارد، تنها یک گردهمـایی موردی و اتفاقی اسـت که هنـگام بروز یک خصومت خاص تشـکیل می‌شـود و هیـچ نقـش و کارکرد دولتـی پایـدار و سـاختاری‌ای بر عهـده ندارد. مالیات‌ها نیز در همین چارچوب غیرمتمرکز وضع و وصول می‌شود؛ مثلاً یک‌دهم درآمـد یک بازار، صرفاً به همان قبیله‌ای تعلق می‌گرفت که امنیت آن بخش از راه یا بازار را بر عهده داشـت و بازار بعدی تحت اختیار و سود قبیله دیگری بود. هیچ نهاد فراگیری برای وضع مالیات برای همه وجود نداشـت و قدرت کاملاً پراکنده و در انحصار شبکه‌ای از قبایل و منافع تجاری بود.

خصوصیت دوم، استیلای بازار است که در مورد مکه و تجارت مکی نیاز به توضیح دقیق دارد. پرسش جدی این است: آیا «رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ» تنها از مکه آغاز و مثلاً به غزه ختم می‌شود و تمام مسیر میانی آن، بیابان‌گردی محض است؟ اگر چنین باشد، سخن گفتن از استیلای بازار شاید قدری اغراق‌آمیز به نظر برسد؛ زیرا بخش عمده زمان در مسیرهای بیابانی سپری می‌شود.

اما اگر صورت واقعی قضیه این باشد که آن‌ها با یک زنجیره از بازارها مواجه بودند، تحلیل کاملاً متفاوت می‌شود. در این حالت، مکه نقطه آغاز است و مقصد نهایی ممکن است غزه باشد؛ اما در طول مسیر، به شکل زنجیره‌وار با بازارهای متعدد و مرتبطی روبه‌رو هستند. این بازارها در نقاط مختلف راه قرار داشتند و کاروان‌ها در آن‌ها توقف کرده، کالا را مبادله یا عرضه می‌کردند.



شبکه بازارهای فصلی و دائمی

پس این سـفر، تنها یک حرکت خطـی از نقطه «الف» به نقطـه «ب» نبود؛ بلکه گـردش در یک شـبکه به‌هم‌پیوسـته از مبادلات اقتصـادی بـود. در این صورت، منطق بازار بر کل این مسـیر حاکم است و سفر شـش‌ماهه، در واقع مجموعه‌ای از توقف‌هـا و معـاملات در گره‌هـای مختلف این شـبکه تجاری اسـت؛ بنابراین، اسـتیلای بازار به این معناسـت که کل این مسـیر طولانی و زمان‌بر، نـه به‌عنوان فضـای بیابانی خنثی؛ بلکـه به‌مثابه یـک «فضـای اقتصادی» یک‌پارچه و فعال تعریف می‌شد که حیات و ریتم خود را از چرخه مبادلات می‌گرفت. این درک، تأثیر عمیق‌تری از نفوذ و سلطه مناسبات بازار بر جامعه آن روز را نشان می‌دهد.

در این صورت، می‌توان آن نظریه را بیشتر تقویت کرد که ما واقعاً با استیلای کامل بـازار مواجه هسـتیم. فعالیت اصلی، «بازارگردی» متعدد در طول سـال اسـت؛

نـه «بیابان‌گردی» برای رسـیدن به یک بـازار مقصد. این تفاوتی اساسـی ایجاد می‌کند. آن‌ها در طول سـال در حال گردش میـان بازارهای مختلف بودند و این دیدگاه درسـتی است که نشان می‌دهد بازارهای فصلی و دائمی متعددی در این شـبکه وجود داشـت. بازارهای دائمی مانند بازار خیبر که در اختیار یهودیان بود و نیز فهرسـتی از بازارهای فصلی که در زمان‌ها و مناطق مشـخصی برپا می‌شد. این تنظیم بسـیار دقیق بود؛ هم از نظر منطقه که توسط همان پیمان‌های ایلاف و قبایل متعهد به امنیت مشـخص می‌شـد و هم از نظر زمان کـه یا با زمان‌بندی «رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ» هماهنگ بود یا با ایام حج.

ایـن هماهنگی مکانـی و زمانی، حتـی در مناطق بیابانی، رونـق اقتصادی ایجاد می‌کرد. به‌عنوان‌مثال، بازار عکاظ که نزدیک‌ترین بازار به مکه بود و پس از واقعه ابرهه تأسیس شـد، از هجده ذی‌قعده تا پایان ذی‌حجه برپا می‌شد؛ یعنی دقیقاً مقـارن با ایام حـج و حضور حاجیـان. بازار ذوالمجـاز نیز نزدیک عـکاظ بود و از اول ذی‌حجه تا روز ترویه (هشـتم ذی‌حجه) دایـر می‌ماند و دقیقاً زمانی که مردم به‌سمت عرفات حرکت می‌کردند، تعطیل می‌شد. بازار دومة‌الجندل که در میانه راه شـام به عراق قرار داشـت، در ماه ربیع‌الأول برپا می‌گشت و مقصدی در مسیر همان کاروان‌ها بود. این چینش منظم، نشـان‌دهنده وجود یک شبکه یک‌پارچه و حساب‌شده اقتصادی است که بر زندگی اجتماعی سلطه داشت.

به‌عنوان‌مثـال، یکـی از کالاهایی کـه در این بازارهـا به‌وفور عرضه می‌شـد، برده جنسـی بود که همین امر تأثیر جدی و منفی بر فرهنگ مکی گذاشـت. بسیاری از ناهنجاری‌های اخلاقی رایج، ناشـی از حضور همین بردگان جنسی بود که عمدتاً از طریق همین بازارها وارد می‌شدند. بازار دیر ایوب نیز در حوالی شام قرار داشت و به شـبکه بازارهای آن منطقه متصل بود. بازار اذرعات که پس از بازار بصری قرار می‌گرفت، در همان نواحی شـام واقع شـده بود و اصلی‌ترین منبع تأمین شراب مرغـوب برای مکیان به شـمار می‌رفت. جالب آن‌که این منطقـه، همان سرزمین «أَدْنَى الْأَرْضِ» است که قرآن در اشاره به جنگ ایران و روم از آن نام برده است.

ازسـوی‌دیگر، اگر سـفر زمسـتانی «رِحْلَةَ الشِّـتَاءِ» را در نظر بگیریم، بـه بازارهای دیگری در مسـیرهای جنوبی و شرقی می‌رسیم؛ بازارهایی مانند شهر، زهار، دباء، جهـر، أَدَن و صنعاء. این بازارها، مسـیرهای تجاری را به‌سـمت ایـران و از طریق بازارهای کنار اقیانوس هند، به‌سمت هندوستان گشوده بودند. بنابراین، شبکه بازارها تنها به غرب و شـمال محدود نمی‌شد؛ بلکه دامنه آن تا شرق و جنوب نیز گسـترده بود و کالاهای متنوع و تأثیرات فرهنگی مناطق مختلف را به قلب حجاز منتقل می‌کرد.

شام

گستره جغرافیایی شبکه بازارها و فرآیند کالایی‌شدن

پس تا این‌جا اســتیلای بازار را بــه این معنا درک کردیم که یــک بازارگردی ممتد و پیوســته در جریان بود؛ یک زنجیره به‌هم‌پیوســته از بازارها. کاروان تجاری، صرفاً بــرای عبور از بیابــان از مبدأ به مقصد حرکت نمی‌کرد؛ بلکــه دائماً در حال توقف و فعالیــت در بازارهای متوالی بود. در هر یــک از این بازارها، چند عمل اقتصادی به‌طور هم‌زمــان انجام می‌گرفت: هم کالای موردنیاز برای مقاصد دورتر خریداری می‌شــد، هم کالای تولیدی یا جمع‌آوری شــده قبایل محلی سر راه برای فروش در بازارهای بعدی برداشته می‌شد و هم کالاهای موردنیاز خود مکه تأمین می‌گردید. این فرآیند، هم‌زمان پیمان‌های ایلاف را تقویت می‌کرد، هم ســود دلالی را محقق می‌ساخت و هم نیازهای تجاری را برآورده می‌نمود.

اگر به این شـکل نگاه کنیم، با درنظرگرفتن حدود شـش‌ماه برای سفر تابستانی و شـش‌ماه برای سـفر زمسـتانی، می‌توان گفت که جامعه مکی عـملاً و دائماً در حالتـی از بازارگـردی و تعامل با بازار بود. این حضور مـداوم در کنار فقدان کامل یک دولت مرکزی، به اسـتیلای همه‌جانبه بازار انجامیـد. البته قصد نداریم ادعا کنیم این بازار دقیقاً مشابه بازار مدرن با مکانیسم عرضه و تقاضای صرف بود؛ اما بی‌تردید یک سلطه اقتصادی فراگیر شکل گرفته بود. در سایه این استیلا، فرآیند کالایی‌شدن همه چیز شتاب گرفت: هم شراب به یک کالای پرسود تبدیل شد، هم کنیزان و بردگان جنسـی به‌عنوان کالا عرضه می‌شـدند و حتی شـعر و - چنان‌که بعداً خواهیم گفت - امور دینی نیز تا حدی ذیل این منطق مسلط بازار قرار گرفته و شکل می‌گرفتند.

دین در خدمت بازار: شواهد تاریخی و قرآنی

خصوصیت سوم این ساخت اجتماعی، شکل‌گیری دین ذیل سلطه بازار است؛ نه برعکس. بعداً در جامعه نبوی خواهیم دید که دین است که بازار را می‌سازد؛ اما در این جا بازار است که دین را می‌سازد. شواهد متعددی بر این امر وجود دارد. برای نمونه، ابرهه برای مقابله با تجارت بزرگ مکی و به‌ویژه جایگاه کعبه، در صنعاء یک بازار بین‌المللی تأسیس و رونق داد. اما احساس کرد چیزی کم دارد؛ نیازمند یک جاذبه نمادین ارزان‌تر بود؛ بنابراین کلیسایی به شکل کعبه ساخت و کنار آن بازار قرار داد تا با مکه رقابت کند.

وقتی این نیز کافی نبود، به جنگ کعبه آمد که واقعه اصحاب فیل و نزول سوره فیل رخ داد. جالب آن‌که سوره قریش که بلافاصله بعد از سوره فیل قرار دارد و برخی هر دو را یک سوره می‌دانند، به همین ماجرا اشاره می‌کند. سوره قریش با

حرف "لام" آغاز می‌شود («لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ») که برخی آن را لام تعلیل (برای سبب) و برخی مانند مجمع‌البیان آن را لام تعجب می‌دانند: تعجب از اینکه خدایی که این امنیت را برای شما فراهم کرد و لشکر فیل را نابود نمود و این دو سفر بزرگ تجاری را برای شما ممکن ساخت، چگونه پرستش صاحب این خانه (کعبه) نمی‌کنید؟ این بیان، به‌وضوح نشان می‌دهد دین در خدمت و ذیل منافع آن بازار قرار گرفته است. آیه «أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ»[1] نیز گواه همین است؛ ثمرات همه چیز می‌آید؛ اما دین استیلای خود را ندارد.

نمونه دیگر، بازار عکاظ است که نزدیک‌ترین بازار به مکه بود و در واقع تمثال ارزش‌های قریش به شمار می‌رفت. این‌جا کنگره سالانه‌ای بود که در آن شعر به یک کالای تمام‌عیار تبدیل شده بود؛ هم برای هجو دشمنان و هم برای مدح ثروتمندان در مقابل پول. عرضه بت‌ها و تفاخر به آن‌ها نیز در همین بازار اتفاق می‌افتاد. این امر بسیار مهم است؛ جایی که تفاخر به بت‌ها انجام می‌شد و عرضه آن‌ها در بازار بود؛ نه صرفاً در معبدی مانند کعبه.

۱. سوره قریش، آیه ۳.

البتــه بت‌ها را بعــداً به کعبه نیز می‌آوردند؛ اما اصل نمایش و فســتیوال ســالانه پرستش خدایان، در این بازار برپا می‌شد. این همان «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ»[1] بود که بازار عکاظ یکی از مصادیق بارز آن به حســاب می‌آمد. این شواهد نشان می‌دهد بازار حتی بر دین تحریف‌شــده آن روز نیز اســتیلا یافته و دین در خدمت تجارت بزرگ مکی درآمده بود.

۱. سوره تکاثر، آیه ۱.

پیامد انباشت ثروت: اتراف، تبرج و دخترکشی

چهارمین خصوصیت این ساختار، انباشت ثروت است. همان‌طور که قرآن‌کریم می‌فرماید: «يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ»،[1] ثمرات همه چیز به‌سوی آنان سرازیر می‌شد و طبیعتاً این وفور نعمت، به «اِتْرَاف» و خوشگذرانی افراطی می‌انجامید. این انباشت ثروت، شکاف طبقاتی شدیدی ایجاد می‌کرد و نظامی طبقاتی را حاکم می‌ساخت. آیه «يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ» موجد همان اتراف و غلتیدن در نعمت بود.

در همین جامعه، شاهد پدیده‌هایی چون «تَبَرُّج» یا خودنمایی زنان ثروتمند هستیم. قرآن‌کریم در سوره احزاب خطاب به همسران پیامبرﷺ می‌فرماید:

۱. سوره قصص، آیه ۵۷.

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى».[1] این تعبیر، نشان می‌دهد که «الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» صرفاً دوره‌ای از فلاکت مطلق نبوده؛ بلکه در کنار محرومیت بخشی از جامعه، قشری مرفه و اتراف‌زده نیز وجود داشته که زنانشان به خودنمایی و نمایش ثروت می‌پرداختند.

اما در سوی دیگر این طیف، فرودستان و محرومانی قرار داشتند که یا در معرض غارت بودند یا توان رقابت با آن اشراف را نداشتند. فقدان توازن اجتماعی و فشارهای اقتصادی و فرهنگی، گاه به عملی هولناک مانند زنده‌به‌گور کردن دختران می‌انجامید؛ بنابراین، دو عارضه منفی فرهنگی متضاد اما هم‌زمان در این جامعه شکل گرفته بود: از یک سو، تبرج و خودنمایی اشراف مرفه و ازسوی‌دیگر، «وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ».[2] این دوگانگی آشکار، نتیجه مستقیم همان انباشت ثروت نامتوازن و سلطه بی‌قیدوشرط بازار بود که هم اتراف می‌آفرید و هم فقر و تباهی را دامن می‌زد.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.
۲. سوره تکویر، آیات ۸ و ۹.

ساختار طبقاتی جامعه مکه پیش از بعثت

یکی دیگر از مظاهر انباشت ثروت، حرکت به سمت «کِشت فَراسَرزمینی» بود. تاریخ می‌نویسد ثروت در مکه تا بدان حد انباشته شد که باتوجه‌به سرزمین سنگلاخی و غیرقابل‌کشت مکه، اشراف تجارت‌پیشه تلاش کردند تا تولید مواد غذایی را نیز در دست بگیرند. آنان در پی ایجاد کشتزارهایی در خارج از مرزهای خود بودند تا هم نیاز مصرفی خود و هم تأمین آذوقه کاروان‌های عظیم تجاری در طول آن زنجیره را پاسخ دهند. نزدیک‌ترین منطقه مناسب برای این امر، شهر «طائف» و به‌طور خاص منطقه‌ای به نام «وَادِي وَجّ» بود. این اقدام را در اصطلاح امروز می‌توان «کشت فراسرزمینی» نامید، چرا که سرزمین اصلی آنان (مکه) فاقد قابلیت کشاورزی بود و هیچ دولت مرکزی نیز وجود نداشت که این مناطق را زیر مجموعه یک حکومت واحد قرار دهد.

اما «وَادِي وَجّ» تحت کنترل و تسلط قبیله «بَنِي ثَقِيف» بود و آنان در ابتدا با این درخواست قریش موافقت نکردند؛ نه حتی به‌صورت اجاره. آنان گفتند این زمین‌ها برای خودمان است. در پاسخ، قریش تهدیدی دوگانه را به کار بست: اول، ممانعت از ورود بنی‌ثقیف به «حَرَم» برای انجام مراسم حج که برای آنان اهمیت داشت و دوم، محروم‌کردن آنان از شراکت در همان کاروان بزرگ تجاری که خود اعضای بنی‌ثقیف نیز گاه سهمی در آن داشتند. این تهدید اقتصادی و دینی کارگر افتاد و در نهایت بنی‌ثقیف مجبور به پذیرش شد. بدین ترتیب، سرمایه‌گذاری قریش در بخش کشاورزی و ایجاد مزارع در برخی نقاط طائف محقق شد. این رویداد، نمادی دیگر از قدرت مالی مسلط قریش و توانایی آن در تحمیل اراده خود حتی بر سرزمین‌های دیگر، صرفاً از طریق اهرم‌های اقتصادی و بهره‌گیری از موقعیت ممتاز مذهبی‌اش بود.

در کنار پیمان‌های «إِیلاف» که بین قبایل بسته می‌شد، میان افراد نیز قراردادهای «حِلْف» و «جِوَار» منعقد می‌گردید که موجب مهاجرت به مکه می‌شد. مهاجران دو دسته بودند: نخست، ثروتمندان غیرقریشی که برای شراکت در این تجارت بزرگ به مکه می‌آمدند و دوم، مستمندان که عمدتاً بدهکاران به همان تاجران مکی بودند. برخی از این بدهکاران، چون نمی‌توانستند قرض خود را بازپرداخت

کنند، «گرو» یا رَهْن می‌شـدند و به بردگی گرفته می‌شـدند که پیامدهای شومی برای آنان در پی داشت. بدین ترتیب، یک نظام طبقاتی آشکار شکل گرفته بود.
در رأس این نظام، «أَشْرَاف» قرار داشتند که تاجران بزرگ و صاحبان سرمایه‌های کلان بودنـد؛ کسـانی کـه گاه تا چند هزار شـتر را بـرای یک کاروان تجـاری تجهیز می‌کردند.
در مرتبـه بعـد، «أَحْرَار» یا آزادگان بودند که برده محسـوب نمی‌شـدند و عمدتاً عهـده‌دار مشـاغل و حرفه‌های گوناگـون بودند و به توسـعه ثروت و قدرت مکه کمک می‌کردند.
پس از آنان، «مَوَالِی» قرار داشـتند؛ بردگانی که آزاد شده بودند؛ اما هنوز در سایه حمایت رهبران قبیله باقی مانده و در پیمان آنان بودند. گاه برخی از موالی ارتقا یافته و به «حَلِیف» (هم‌پیمان) تبدیل می‌شدند.
پایین‌تریـن طبقـه نیـز «بَرَائِـه» یا بـردگان بودند که یا اسـیران جنگی ناشـی از جنگ‌ها و غارت‌ها بودند، یا «بَرَائِهِ جِنْسِی» (بردگان جنسی) محسوب می‌شدند، یـا افـرادی بودند که در غارت‌ها اسـیر شـده و بـرای مقاصد نامشروع اسـتفاده می‌شدند و یا همان «گرو»هایی بودند که برای تضمین معاملات تجاری در رهن می‌ماندند.

این، چکیده‌ای از وضعیت بخش نخست است. همان‌طور که مشاهده می‌کنید، با یک نظام شبه‌سرمایه‌داری روبه‌روییم. دولتی وجود ندارد، بازار استیلا دارد و همه‌جا را فراگرفته است. فعالیت اصلی، بازارگردی ممتد است؛ نه بیابان‌گردی برای رسیدن به یک بازار واحد. اخلاق بازار، دین را نیز تحت سیطره خود درآورده و انباشت ثروت، موجب پیدایش «اِتْرَاف» و یک نظام طبقاتی مشخص شده است. این، نمای کلی مکه پیش از بعثت بود.

تصرفات فرهنگی و تمدنی پیامبرﷺ: از مکه تا مدینه

در بخش دوم، باید به تصرفات فرهنگی و تمدنی‌ای که پیامبر عزیز اسلامﷺ انجام داد بپردازیم. همان‌طور که عرض کردم، ما با «پیامبر تاجر» روبه‌رو هستیم. این عنوان را از قرآن‌کریم عاریه می‌گیریم؛ آن‌جا که می‌فرماید مخالفان می‌گفتند: «وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ».[1] آن‌ها با تعجب می‌پرسیدند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و «يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ»؛ در بازارها راه می‌رود؟ باید تلقی خود را اصلاح کنیم. امروز ما در شهرهایی زندگی می‌کنیم که پر از بازار و مغازه است و ممکن است تصور کنیم مقصود، وجود بازارهای ثابت در مکه است. اما منظور اصلی، همان «بازارگردی» ممتد و سفرهای تجاری طولانی است. پیامبرﷺ سی‌سال تاجر بودند؛ از مکه راه می‌افتادند، «رِحْلَةَ

۱. سوره فرقان، آیه ۷.

الشِّتَاءِ» و «رِحْلَةَ الصَّيْفِ» داشتند و در همان بازارهای فصلی و زنجیره‌ای که پیش‌تر توصیف شد، حضور فعال داشتند. برای مخالفان عجیب بود که چگونه تاجری مانند خودشان که می‌رود و می‌آید، ادعای پیامبری می‌کند.

اما نکته مهم این جاست که باوجود تاجربودن، سرمایه‌دار نبودند. قرآن‌کریم به این موضوع اشاره می‌کند: «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ».[1] آنان می‌گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگی از آن دو شهر (مکه و طائف) نازل نشد؟ یعنی با اینکه پیامبرﷺ نزد آنان تاجر شناخته می‌شد و «يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ» بود، ولی از نظر «انباشت ثروت» و جایگاه مالی در ردیف اشراف و بزرگان ثروتمند قرار نمی‌گرفت. این مسئله، تمایز بنیادین ایشان را با نظام حاکم سرمایه‌محور نشان می‌دهد.

این «پیامبر تاجر» در بعثتی که در چنین بستری روی داد، چه تصرفاتی انجام می‌دهد؟ این‌جا باید با دقت بیشتری بنگریم. تصرفات ایشان را می‌توان به «تصرفات مکی» و «تصرفات مدنی» تقسیم کرد. آن‌گونه که از آیات مکی برمی‌آید، در این مرحله هنوز هدف، ساخت یک نظام حقوقی و فقهی با جزئیات و فروعات

۱. سوره زخرف، آیه ۳۱.

نیســت. محور اصلی آیات مکی، «مَبْدَأ» و «مَعَاد» اســت؛ بازگرداندن دین و خدا به جایگاه اصلی‌شــان. ایــن به‌معنای آزادکردن خدا از چنبره «بازار عُکاظ» اســت تــا خداوند، خدای «عَالَم» باشــد. خداوند باید به بازار عزت و ارزش ببخشــد؛ نه آن‌کــه همه چیزش را از بازار بگیرد. آیات این دوره سرتاســر «توحید» و «معاد» و توجه‌دهنده به این مبانی است.

اقتصاد در خدمت جامعه

اگر بخواهیم اساس و سنگ بنای این گام اساسی را که برای خودم فوق‌العاده مهم است بیان کنیم، می‌گوییم: بازگرداندن اقتصاد به جامعه. اقتصاد در دست بازار بود (و ممکن است در جاهایی مانند روم یا ایران در دست دولت بوده باشد). پیامبر ﷺ اقتصاد را باید به «جامعه» برمی‌گرداند. اما بازگرداندن به جامعه دقیقاً به چه معناست؟ معنایش این است که اولاً «فرهنگ» باید بر اقتصاد حاکم شود. این چیزی است که همه متدینان در فکر خود به آن باور دارند؛ اینکه فرهنگ، فکر و آیین باید بر اقتصاد و سیاست حاکم باشد و اقتصاد و سیاست، دو پیرو از فکر و فرهنگ باشند. این را همگان در همین اجمال می‌پذیرند. اما باید بیشتر توضیح دهیم که این حاکمیت فرهنگ بر اقتصاد دقیقاً یعنی چه و چگونه محقق می‌شود.

کار پیامبرانه دقیقاً همین است: آوردن «فرهنگ»، یعنی «آیین»، یعنی «فکر»، یعنی همان چیزی که ما به‌عنوان «وحی» و عالی‌ترین مرحله آن تحت عنوان دین اسلام می‌شناسیم و حاکم کردن آن بر اقتصاد و نیز بر سیاست و دولت. در یک برداشت دقیق‌تر، «اعتقاد» و «ارزش» نزد پیامبر ما و نزد متفکرانی که راه او را دنبال کردند، دارای وجه ثابت نفس‌الامری است. این‌ها صرفاً «اعتبار» و قراردادهای اجتماعی محض نیستند. به این معنا نیست که ما الآن خدایی برای قبیله خود درست کنیم تا صرفاً از دیگران متمایز شویم؛ خدایی که از ما به پایین است؛ نه از ما به بالا. بلکه خدا و ارزش‌های الهی، «مبدأ» و «معاد» و ارزش‌هایی که در قوس نزول و صعود انسان بین این دو باید تعریف شوند (به معنای ارزش‌های اصیل انسانی)، دارای «وجه نفس‌الامری» و یک «حقیقت ماورایی» هستند. این حقایق، پیش از ساحت ذهن ما، پیش از ساحت درک ما و پیش از ساحت قلب ما وجود دارند.

این انسان است که با اندیشه‌اش، با فکرکردنش، با دل‌سپردن و ایمان ورزیدنش به این حقایق جاودانه، «تعالی» پیدا می‌کند و به آن‌ها متصل می‌شود. حکمای ما این اتصال را تحت عنوان «اتحاد عاقل و معقول» یاد کرده‌اند؛ بنابراین، کار پیامبرﷺ احیای این ارتباط و بنانهادن جامعه بر مبنای این حقایق ثابت و ماورایی

است، تا اقتصاد و سیاست، در مسیر این ارزش‌ها و در خدمت تعالی انسان قرار گیرند؛ نه آن‌که خود به حاکمانی مستبد تبدیل شوند.

این «اتصال» موجب می‌شود تا آن وجهه ثابت حقایق، در «اذهان عمومی» یک جامعه نیز شکل بگیرد. پیامبرﷺ نخست خود یک «شاهد غیب» است. به حرا رفته، سالیان متعدد عبادت کرده، پنجره عالم برایش گشوده شده و «عالمی دیگر» و «آدمی دیگر» را در منظر الهی تماشا کرده است. این شاهد غیبی آمده و آن حقایق را با مردمان در میان گذاشته. عده‌ای «مؤمن به غیب» شدند و ایمان آنان به غیب، ذهنیتشان را با پیامبرﷺ مشترک ساخت. «درکشان از آدم»، «درکشان از عالم»، «درکشان از خدا» و «درکشان از معاد» ترقی کرد و متعالی شد. این درک مشترک، به یک «وجه مشترک»، یک «افکار عمومی» و یک «ذهنیت مشترک» در فکر اجتماعی و در یک جهان اجتماعی نوین تبدیل گردید. این ذهنیت مشترک، به آن «ثابتات» ماورایی که فراسوی اذهان فردی قرار دارد متصل است. هر ذهنی با تفکر و تعقل خویش، آن حقایق را کشف و دریافت کرده است. «اعتبارات» و قراردادهای اجتماعی پس از این مرحله و بر پایه این بنیان مشترک شکل می‌گیرند.

یمن

زایش نهادهای نوین از دل ذهنیت مشترک ایمانی

حـالا این «انسـان» (پیامبر اکرمﷺ)، ایـن «مؤمنان» و این «جامعـه ایمانی» که دارای ذهنیت و ایمان مشـترک نسـبت به آن ارزش‌های جاودانه و ثابت هستند، «اعتباراتـی» برای خـود ایجاد می‌کننـد. این اعتبـارات، از نحوه عبـادت و آداب نشست‌وبرخاسـت گرفته تا شـیوه‌های «بـازار» و «تجارت» و انـواع «معامله» را در برمی‌گیرد. به‌عبارت‌دیگر، در سـایه این ایمان مشترک، یک «عقلانیت بازاری» جدید و یک «عقلانیت تعاملات» تازه‌ای شکل می‌گیرد که البته ماهیتی «اعتباری» و انسانی دارد.

هرچنـد یکـی از این افـراد (یعنـی پیامبر خداﷺ) «شـارع مقدس» اسـت که این اعتبـارات را تأیید یا رد می‌کند؛ اما خود این قواعد، «اعتباراتی انسـانی» هسـتند و می‌توانند جامعه‌ای را به جامعه‌ای دیگر مبدل سـازند. از همین نقطه اسـت که

«بازار نوین» متولد می‌شود، از همین‌جا است که «اقتصاد جدید» و «سیاست جدیدی» زاده می‌گردد که دیگر الزاماً تقلید از «دارالندوه» نیست. دولتی و حکومتی شکل می‌گیرد که نه شبیه دارالندوه است؛ نه مانند قیصر روم و نه مشابه شاه ساسانی؛ بلکه چیزی دیگر است که از آن «مبدأ» و «معاد» سیراب شده و از آن «عقلانیت» ایمانی بهره می‌برد. در این راستا، بازاری و اقتصادی پدید می‌آید - که اگرچه در ادامه اشاره خواهد شد - تحت‌تأثیر مستقیم و هدایتگر همین عقلانیت جدید قرار دارد.

پس می‌بینید که پیامبرﷺ به‌راستی بنیان یک تمدن جدید را می‌گذارد. همه چیز از تعریف انسان شروع می‌شود. برای نمونه، هابز وقتی می‌خواهد انسان را تعریف کند، او را در بستر «بازار» معنا می‌بخشد: موجودی که سودجو است و محرک اصلی او دستیابی به سود بیشتر است. انسانی که ذاتاً تنبل است و دوست دارد بیشتر بخوابد و به لذت‌جویی بپردازد؛ اما نیازهایش او را وادار به کار می‌کند؛ بنابراین، آن‌چه او را به حرکت وامی‌دارد، سود اقتصادی است. طبیعی است که از چنین تعریفی از انسان، بازاری شکل می‌گیرد که به بازار سرمایه‌داری می‌انجامد؛ بازاری که در آن همه چیز در تلاش برای سود و زیان است و عرضه و تقاضا تنظیم‌کننده تمام شئون آن است.

تعریف انسان در عقلانیت اسلامی

امـا اگر بیاییم و انسـان را در عقلانیت اسلامی ببینیم، تصویـر کاملاً متفاوتی ارائه می‌شود. برای مثال، قرآن‌کریم می‌فرماید: «وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ».[1] کسی که از آیین ابراهیم (که آیین یکتاپرستی و هماهنگ با فطرت انسانی اسـت) روی بگرداند، در واقع دچار «سَـفاهت نَفْس» شده است؛ یعنی خویشتن را سـبک‌عقل و بی‌خرد کرده اسـت. در نگاه اول، این یک سـخن اعتقادی اسـت: «سَفاهَت اعتقادی»؛ یعنی کسی که نتوانسته بزرگ‌ترین حقیقت عالم (توحید) را درک کند و به آن دل ببندد، یا بزرگ‌ترین راسـتگویان عالم (پیامبران الهی و خاتم آنان) را بپذیـرد و آنان را انکار کند، دچار بی‌خردی اسـت. این، نقطه آغاز تعریف انسان در این تمدن نوین است.

۱. سوره بقره، آیه ۱۳۰.



سـپس از همین مفهوم، یـک مفهوم اقتصادی می‌سـازد. برای مثـال، قرآن‌کریم می‌فرماید: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ»[1] (اموال خود را به دست سفیهان نسپارید). این آیه همان مفهوم «سَـفَه» را در یک ساختار اقتصادی وارد می‌کند. منظور این نیسـت که هر کس به آیین شما نیست (مثلاً مسیحی یا یهودی است) مال خود را به او نسـپارید. بلکه «بی‌خردی» در اقتصاد نیز مابه‌ازایی دارد؛ همان‌گونه که در عرصه اعتقاد، کسـی که آیین ابراهیمی را نمی‌پذیرفت «سَفیه» محسوب می‌شد، در اقتصـاد نیز اگر کسـی اهل «تبذیر» باشـد و مـال را هدر دهـد و آن را در جای شایسـته خود مصرف نکند، دچار «سَـفاهت» شده اسـت و مال خود را نباید به دست چنین فردی سپرد. توجه می‌کنید؟ قرآن از همین مفاهیم بنیادین سیراب می‌شود و آن‌ها را به جلو می‌آورد.

به‌تبـع ایـن نـگاه، بسـیاری از احـکام فقهـی و حقوقـی در بحـث «متعاملین»، «تصرفات مالی» و موارد مشـابه، از همین اصل نتیجه‌گیری می‌شـوند. انسـان در این نگاه، موجودی اسـت که عقلانیت او، ریشـه در ایمان و معرفت به حقایق مـاورایی دارد و این عقلانیت، چارچوب و غایت تمامـی فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعـی او را تعیین می‌کند. بازار و اقتصاد جدید، برآمده از این تعریف متعالی از انسان و عقلانیت اوست.

۱. سوره نساء، آیه ۵.

سیر تربیت انسان اقتصادی: از عهد الهی تا مسئولیت مالی

پیامبرﷺ انسانی را تعریف می‌کند که نخست در عهد الهی است، سپس به یک انسان عقلایی در جامعه تبدیل می‌شود و آنگاه به یک کاسب در بازار بدل می‌گردد. این سه مرحله، فوق‌العاده دقیق هستند و در نمایی کلی از احکام اسلام به‌وضوح قابل مشاهده‌اند. به‌عنوان نمونه، همین انسان به‌محض رسیدن به «بلوغ» (دختر در ۹ سالگی و پسر در ۱۵ سالگی) موظف به انجام عبادات می‌شود؛ اما از ۶ سالگی باید او را برای عبادت تمرین داد. همین روزه‌ای که ما به دختربچه‌های کوچک خود پیش از ۹ سالگی آموزش می‌دهیم، یا به پسربچه‌هایی که هنوز به بلوغ نرسیده‌اند و به آن «روزه کله‌گنجشکی» می‌گوییم (که تا ظهر روزه می‌گیرند، سپس افطار کرده و دوباره تا مغرب ادامه می‌دهند)، در واقع تمرین و آموزش است. این تمرین، نشان‌دهنده آن است که تربیت

«انسـان عابد» و «متعهد به عهد الهی»، مقدمه و اسـاس شـکل‌گیری «انسـان عقلایی اجتماعی» و سـپس «انسان کاسب» در بازار است. نظام اقتصادی جدید نیز بر پایه همین انسان تربیت‌یافته بنا می‌شود.

در مرحله نخسـت، فرد در عهد الهی وارد می‌شود، درحالی‌که هنوز انجام معامله برای او جایز نیسـت. کودک، معاملاتش نافذ نیسـت و هنوز به‌عنوان یک کنشگر اقتصادی شناخته نمی‌شود؛ اما به‌عنوان یک انسان الهی تعریف می‌گردد. اگر به مرحله تمییز برسـد و توان تشـخیص خوب از بد را داشته باشـد، هرچند تکلیف شـرعی عبادت بر عهده او نیست؛ اما در صورت انجام، عبادتش صحیح محسوب می‌شـود. حضور یک کودک ممیـز در صف نماز جماعت، نمونـه‌ای از این مرحله است که عبادت وی صحیح است، اگرچه هنوز مکلف نیست.

پس از این مرحله، شخص به‌عنوان یک انسان عقلایی در گستره جامعه پذیرفته می‌شـود و روابط عـقلایی غیرمالی و غیراقتصـادی او نافذ می‌گـردد. حتی اگر از نظـر حقوقـی محجور باشـد و ممنوعیت تصرف در اموال خود را داشـته باشـد، مجموعه‌ای از اعمال عقلایی از او پذیرفته است. برای نمونه، اقرار به امور غیرمالی مانند جنایات از سوی او نافذ است، تصرفات غیرمالی مانند ازدواج و طلاق دارای اعتبار است و حتی می‌تواند در امور غیرمالی به‌عنوان وکیل عمل کند. این فرد که

در حوزه اموال خود فاقد صلاحیت تصرف است، به‌دلیل برخورداری از عقلانیت در حوزه غیرمالی، می‌تواند نمایندگی دیگری را در چنین اموری بر عهده گیرد. حق عفو در قصاص نیز برای او وجود دارد؛ اما در مورد دیه که ماهیتی مالی دارد، این حق برقرار نیست. همچنین توانایی انجام اموری مانند قسم‌خوردن و بستن عهد شرعی از دیگر مصادیق پذیرش عقلانیت او در این مرحله است.

پس از طی این مراحل، نوبت به شکل‌گیری انسان اقتصادی می‌رسد. رسیدن به سن خاص، به‌تنهایی سبب جواز معاملات نمی‌گردد. درحالی‌که با ظهور علائم بلوغ، تکلیف عبادت بر عهده فرد قرار می‌گیرد و انجام مناسک برای او واجب می‌شود، برای نفوذ و صحت معاملات اقتصادی، معیارهای دیگری مانند رشد و توانایی مدیریت مالی نیز ضروری است. این سیر تربیتی نشان می‌دهد که پایبندی به تعهدات الهی و شکل‌گیری عقلانیت اخلاقی و اجتماعی، زیرساخت و مقدمه ضروری برای پدیدآمدن یک عقلانیت اقتصادی سالم و معتبر به شمار می‌رود.

در این مرحله هنوز معاملات فرد نافذ نیست تا زمانی که اختبار و آزمون لازم صورت گیرد. باید علائم رشد او بررسی شود تا مشخص گردد آیا به حدی از رشد عقلی رسیده است که دیگر سفیه محسوب نشود؛ آیا توانایی حفظ مال خود را

دارد، آن را در جای نامناسب هزینه نمی‌کند و به اموال دیگران آسیب نمی‌زند؟ انجام این اختبار شرط است. حتی برای بزرگسالی که قبلاً به سن بلوغ رسیده و رشد او نیز ثابت شده، ممکن است عملی صورت گیرد که موجب اثبات سفاهت مجدد برای او شود. نمونه بارز آن تبذیر است. تبذیر فراتر از اسراف است؛ اسراف به‌معنای مصرف بیش از حد در همان مورد صحیح است، مانند سفارش دو پرس غذا درحالی‌که یکی کافی است که بخشی از آن دور ریخته می‌شود. اما تبذیر، مصرف مال در غیر مورد شایسته آن است، مانند استفاده از طلا برای خوراکی و تهیه مواردی مانند بستنی یا پیتزای طلایی که هیچ تناسبی با کاربرد اصلی آن ندارد. چنین عملی به فتوای برخی، موجب اثبات سفاهت است.



نظام نظارت بر صلاحیت اقتصادی و نگاه توحیدی به مال

هرگاه برای فردی به هر دلیل و از طریق ادله مقرر، سفاهت ثابت شود، به‌محض ظهور علائم آن مانند تبذیر، وصف سفیه بر او صدق می‌کند. در این صورت، حتی اگر قبلاً بالغ و رشید شناخته می‌شد، به‌دلیل رفتارهای غیرعقلایی و هدردهنده مال، صلاحیت تصرف در اموال خود را از دست می‌دهد و معاملات اقتصادی او تحت نظارت و کنترل قرار می‌گیرد. این مکانیزم نشان می‌دهد که عقلانیت اقتصادی در این نظام، صرفاً یک مسئله سنی نیست؛ بلکه یک صفت مستمر است که با رفتارهای فرد در مدیریت منابع سنجیده و محافظت می‌شود.

اما برای رفع وصف سفاهت از فرد و احراز مجدد صلاحیت اقتصادی او، باید نزد حاکم شرع رفته و از وی اختبار گرفته شود تا ثابت گردد دیگر سفیه نیست. تنها پس از این تأیید رسمی است که می‌تواند تصرفات مالی خود را از سرگیرد.

از همین چند نمونه از احکام که بیان شـد، می‌توان به این نتیجه رسـید که انسان در ایـن نظام تربیتی، نخسـت در عهد الهی قرار می‌گیرد، سـپس در عهد عقلایی بـا جامعه و در نهایت در عهد اقتصادی وارد می‌شـود. انسـانی که پیمانی با خدا دارد و پیوند عقلایی خود را با جامعه از طریق اقرار، شـهادت، عهد و قسـم برقرار می‌سازد، اکنون صلاحیت ورود به بازار و انجام معامله را پیدا می‌کند.

مقایسـه این انسـان با تعریف هابز از انسان، نشـان می‌دهد که پیامبر گرامی ﷺ چه هندسـه تازه‌ای را بنیان نهاده است. انسـانی کاملاً نوین برای عرصه اقتصاد تعریف شـده اسـت. نمونه‌های این نگاه بسـیار گسترده‌تر اسـت؛ اما به‌اختصار می‌توان به نگاه قرآن به مال اشـاره کـرد. قرآن‌کریم بر دو وجه در مورد مال تأکید می‌کند: نخست این که مال، مال خداست و دوم این که دارای جنبه عمومی است. برای مثال، در سـوره نور می‌فرمایـد: «وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّـذِي آتَاكُمْ».[1] این آیه درحالی‌که مال در ملکیت شخصی فرد است، آن را «مال‌الله» می‌خواند. این نگاه توحیـدی در برابر نگاه قارون‌صفتانـه قرار می‌گیرد که مـال را «عِندِی» و حاصل

۱. سوره نور، آیه ۳۳ .

کوشـش شخصی خود می‌داند. این تأکید، ریشـه مال را به خداوند بازمی‌گرداند و حس تملک مطلق و بی‌قیدوشرط را تعدیل می‌کند.

در آیه‌ای دیگر فرموده است: «وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ»؛[1] یعنی شما در این مال، مسـتخلف هسـتید؛ انفاق کنید از آن‌چه خداوند شما را در آن جانشین قرار داده اسـت. این تعبیر نشـان می‌دهد که فرد به‌عنوان مستأجر یا امین از آن اسـتفاده می‌کند؛ اما مالک مطلق و حقیقی آن به شـمار نمی‌رود. نخسـت، نگاه توحیـدی را القـا می‌کند که مال را مال خـدا بدانیم و خود را جانشـین و امین آن ببینیـم، تا آن نگاه قارون‌گونه که مال را «عِنْدِی» می‌پندارد، از میان برود. سـپس بـر عمومی بـودن آن تأکید می‌ورزد؛ یعنی مال، هم الهی اسـت و هم مردمی. این دیدگاه، بنیانی مهم در تمدن اقتصادی اسلام به شمار می‌رود که مال را از یک سو منتسب به خدا و ازسوی‌دیگر دارای جهت‌گیری اجتماعی و همگانی می‌داند.

در آیه پنجم سـوره نسـاء که پیش‌ازاین نیز اشاره شد، آمده اسـت: «أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَـلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا». این آیه تأکید می‌کند که مال، چیزی اسـت که خداوند آن را مایه قیام و برپایی شما قرار داده است. حتی ریشه لغوی فقر به‌معنای شکستگی

۱. سوره حدید، آیه ۷.

اســت؛ فقیر کسی اســت که فقرات اقتصادی او شکســته و مال، عامل استقامت و ســرپا ایســتادن افراد و جامعه اســت. این نیز بر وجه عمومی مال دلالت دارد. از همیــن بنیان الهــی و مردمی‌بودن مال، قرآن دو نتیجه مهــم می‌گیرد و دو اتفاق نادرســت را درباره آن منع می‌کند. اول اینکه مال نباید «دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاء»[1] شود؛ یعنی نبایــد تنها میــان ثروتمندان دست‌به‌دســت گردد و انحصاری شــود. دوم اینکه مال نباید از چرخه اقتصاد جامعه خارج شود و راکد بماند. قرآن از این راکد ماندن و انباشت بی‌حاصل با تعبیر «یکنزون» یا گنجینه کردن یاد می‌کند.

۱. سوره حشر، آیه ۷.

تصرفات مدنی: تأسیس هم‌زمان مسجد، حکومت و بازار

مال باید مانند خونی در شـریان‌های جامعه جاری باشد. نه اینکه از چرخه خارج شـده و به‌صورت غـده‌ای راکد درآید و نه اینکه چرخـش آن تنها محدود به حلقه ثروتمندان باشـد. باید در سراسـر جامعه جریـان یابد. طبیعـتاً در این جریان، ممکن اسـت در نقاطی مانند مویرگ‌ها حجم کمتری جاری باشد و در شاهرگ‌ها حجم بیشتری؛ اما اصل دسترسـی همگانی به جریان مال و بهره‌مندی از آن باید برقرار شود. این بنیانی اسـت که قرآن می‌نهد و از آن امتدادی ساخته می‌شود که نمودهـای آن به‌ویژه در دوره مدنـی و تصرفات اقتصـادی و اجتماعی پیامبرﷺ آشکارتر می‌گردد.

تصرفـات مدنـی پیامبر اکـرمﷺ از جنس تعریـف مفاهیم و تعالی بخشـیدن به انسان و مال نیست؛ بلکه مرحله‌ای است که به بنیان‌گذاری عملی، جامعه‌پردازی

و نظام‌سازی می‌پردازد. در این مرحله نهادهای اقتصادی تعریف می‌شوند و روابط بازار با جامعه و دولت تنظیم می‌گردد که از شاهکارهای بزرگ پیامبرﷺ به شمار می‌رود. نخستین اقدام، تأسیس بازار در خود مدینه است. پیش‌ازاین، بازارهایی مانند عکاظ در خارج از شهرها و بازار مکه فعال بودند؛ اما مؤسس بازار در مدینه شخص پیامبر اسلامﷺ است. این نکته دارای اهمیت فراوانی است.

ورود ایشان به مدینه با سه اقدام نمادین و هم‌زمان همراه بود:

اول، احداث مسجد؛ که تجسم عینی دین، فرهنگ، فکر و اندیشه است.

دوم، تأسیس دولت؛ به این معنا که با ایشان به‌عنوان حاکم بیعت شد و این نخستین حکومت مختار و سازمان‌یافته در حجاز بود که نه در مکه سابقه داشت و نه در مدینه.

سوم، تأسیس بازار؛ این سه رکن اساسی (معبد، دولت و بازار) به‌صورت هم‌زمان و تحت رهبری واحد پی‌ریزی شد.

این ادعا که اسلام با حکومت کاری ندارد، به همان اندازه ادعای بی‌ارتباطی اسلام با مسجد، غیرواقعی است. پیامبرﷺ هم مسجد احداث کرد و هم حکومت تأسیس نمود و هر دو را برای نخستین‌بار بنیان نهاد. پیش از آن در حجاز حکومتی به‌معنای واقعی وجود نداشت؛ نه در مکه که تنها دارالندوه بود و نه

در مدینه که صرفاً سـقیفه بنی ساعده برای حل اختلافات قبیله‌ای عمل می‌کرد. این پیامبرﷺ بود که اولین حکومت سازمان‌یافته را ایجاد کرد. رکن سوم، تأسیس بازار بود. بازاری که در مکانی اختصاص‌داده‌شده توسط حکومت برپا شد و ملک آن در اختیار دولت قرار داشـت. در ایـن بازار از هیچ‌کس مالیات گرفته نمی‌شـد و حق‌تقدم با کسـی بود که زودتر بسـاط خود را می‌گسـترد. این سه‌گانه مسجد، حکومت و بازار، سـاختاری اساسـی را تشـکیل می‌دهد. اگر این سه ضلع به شکل منظـم و متعادل شـکل گیرند، بازار جایگاه واقعی خود را پیـدا می‌کند، دولت در جایگاه درست خود قرار می‌گیرد و جامعه نیز هویت اصیل خویش را بازمی‌یابد. این جامعه بر پایه همان ارزش‌های واقعی و سـپس اعتبارات انسانی شکل گرفته است که پیش‌تر اشاره شد. شبکه روابط در این جامعه، از پیوندهای خویشاوندی و همسایگی گرفته تا انواع مناسبات کاری و غیرکاری، هیچ‌کدام ذیل منطق صرف مالی بازار یا دستورهای تحکمی دولت تعریف نمی‌شوند. این روابط، مانند همان رابطه «رَحِم» و مهرورزی در کانون خانواده، ماهیتی انسـانی و اخلاقی دارند. این چارچوب سـه‌گانه متعادل، تضمین می‌کند که بازار و دولت در خدمت تعالی این روابط انسانی و ارزش‌های متعالی جامعه قرار گیرند؛ نه برعکس.



تمایز بازار نبوی از بازار سرمایه‌داری و جاهلی

این ساختار، جامعه به‌معنای خاص خود را تشکیل می‌دهد؛ نه آن جامعه کلی که به‌عنوان ظرفی برای هر سه نهاد محسوب می‌شود. جامعه‌ای که مورد اشاره است، همان بستر فرهنگ و ارزش‌های انسانی است که پیش‌تر شرح داده شد. مهم‌ترین دستاورد پیامبرﷺ، ایجاد تناسب و تعادل میان این سه نهاد است. در نظام پیشین مکه، بازار سلطه کامل داشت، جامعه را بلعیده و دولت را حذف کرده بود. در مقابل، در امپراتوری‌هایی مانند روم یا ایران، دولت مسلط بود و بازار و جامعه را تحت یوغ و استثمار خود قرار داده بود.

شاهکار پیامبرﷺ در این است که هر سه نهاد را به رسمیت شناخت و آن‌ها را در جایگاه واقعی خود قرار داد. بازار و دولت هر دو در درون جامعه و در خدمت آن تعریف شدند؛ نه برعکس.

دولـت او برآمده از اراده مـردم بود و بازارش نیز بر جامعه اسـتیلا نداشـت. این بـازار، ارزش‌های انسـانی جامعه را تخریب نمی‌کـرد و همه چیز را بـه کالا تبدیل نمی‌ساخت. این بنیاد و نقشه کلان، اصلی بسیار مهم است.

اگر کسـی این تصویر هوایی بزرگ را نبینـد، در جزئیات و خرده‌کاری‌ها گم خواهد شـد و آنـگاه پیامبرﷺ نیـز تنها به‌عنـوان یکـی از صاحب‌نظران اقتصـادی تلقی می‌شود که نظری مانند دیگران ارائه کرده است. درحالی‌که نوآوری ایشان، تدبیر این معماری کلان و ایجاد رابطه‌ای متعادل و سـالم بین نهادهای اساسـی حیات اجتماعی بود.

این مرحله، یک اقدام پیامبرانه و بنیان‌گذاری سـاختاری نوین و بخشیدن شکلی تمدنی به زندگی اسـت. پس از تحقق این اسـاس، نوبت به تصرفات جزئی‌تر در بـازار می‌رسـد. از جمله این تصرفـات، تعریف دقیق «متعاملیـن» یا طرف‌های معامله است.

پرسـش این است که چه کسـی حق دارد وارد این بازار شود؟ منظور صرفاً حضور فیزیکی نیست؛ بلکه چه کسی می‌تواند نقش یک «انسان اقتصادی» را ایفا کند و معامله چه کسی نافذ است؟

ایـن بازار از نوع بازار سـرمایه‌داری نیسـت کـه معامله هر فرد، حتی سـفیه‌ترین و بی‌خردترین افراد، به رسـمیت شـناخته شـود. بلکه تنها «انسـان اقتصادی» تعریف شـده در اسلام می‌تواند در آن مشـارکت داشـته باشـد؛ انسـانی که پس از تحقـق «عهـد الهی» و سـپس «عهـد عقلایی» خـود، به صلاحیـت اقتصادی دست‌یافته و آنگاه وارد عرصه بازار می‌شود.

گسترش دایره متعاملین: حق اقتصادی زنان و طرد سفیهان

یکـی از مصادیق این تنظیمات، اعطای حق فعالیـت اقتصادی به زنان بود. این رویکـرد در جهـان آن روزگار رویه‌ای رایج نبـود. قرآن‌کریم می‌فرماید: «وَلِلنِّسَـاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَـبْنَ».[1] این آیه به‌صراحت حق کسـب و مالکیت زنان بر دسـتاورد خود را به رسـمیت می‌شناسـد. البته ایـن یک حق اسـت و زن می‌تواند به اختیار خود از آن چشم‌پوشی کند و تمام یا بخشی از آن را به نقش‌هایی مانند همسری و مادری اختصاص دهد؛ اما هیچ‌کس مجاز به سلب این حق از او نیست؛ بنابراین، یک دسته از تصرفات پیامبرﷺ در بازار، مربوط به توسعه دایره متعاملین از طریق شـمول زنان و هم‌زمان، طرد سفیهان و محجوران بود و اعلام اینکه معاملات این گروه فاقد اعتبار است.

۱. سوره نساء، آیه ۳۲.

دسته دیگر از تصرفات، به تعریف «مبیعات» یا آن‌چه می‌تواند موضوع معامله در بازار قرار گیرد مربوط است. در این جا مفهوم «مکاسب محرمه» مطرح می‌شود. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، اساس کار این است که جامعه و فرهنگ مبنا قرار گیرد و بازار و دولت در درون آن تعریف شوند؛ نه برعکس. این حاکمیت فرهنگ بر اقتصاد و سیاست، در همین نهادسازی‌ها تجلی می‌یابد. وقتی فرهنگ اسلامی که در اذهان عموم مردم مشترک است حاکم شود، مفاهیمی مانند «مکاسب محرمه» که در قرآن و سنت مطرح شده، به هنجاری اجتماعی تبدیل می‌گردد. دستکم پنج نوع اصلی از کسب‌های حرام وجود دارد که هر یک مصادیق متعددی را در بر می‌گیرد.

ممنوعیت این کسب‌های حرام، پیش از آن که توسط پلیس یا دولت و با قوه قهریه اعمال شود، در بطن فرهنگ و آیین جامعه پذیرفته شده است. این موارد به هنجاری اجتماعی تبدیل شده که مردم خود از آن پیروی می‌کنند. براین‌اساس، هم محرمات نمی‌توانند به کالا تبدیل شوند و هم واجبات. از یک سو، فعالیت‌هایی مانند رقص و آواز برای تفریح نامشروع یا فروش محتوای مستهجن نمی‌توانند کالای اقتصادی باشند. ازسوی‌دیگر، امور واجب نیز قابل‌خرید و فروش نیستند؛ قضاوت را نمی‌توان فروخت و طبابت در مواردی که جان بیمار در خطر است نیز

قابل‌معامله مالی نیست. نجات بیمار از مرگ بر پزشک واجب است و یک تکلیف شـرعی و اخلاقی محسـوب می‌شـود؛ همان‌گونه که یک حرام فروخته نمی‌شود، یک واجب نیز فروخته نمی‌شـود. ایـن تمایز، نشـان‌دهنده حاکمیت ارزش‌های فرهنگی و دینی بر منطق صرف بازار است.

کالاهای جنسـی و موارد مشـابه که ذاتاً حرام هسـتند، نباید وارد بازار شوند. این فرهنگ اسـت که این هنجار را ایجـاد می‌کند و برای دایره فعالیـت بازار حدومرز تعییـن می‌نماید. این تنظیم؛ نه از موضع یک دولت اسـتیلاگر که بخواهد بازار را به شـکل دلخواه خود، مثلاً به شیوه استالینی، تعریف و کنترل کند؛ بلکه از درون خود فرهنگ و ارزش‌های پذیرفته شـده جامعه سرچشمه می‌گیرد. فرهنگ است که حکومت می‌کند و این حدود را مشـخص می‌سـازد. به‌عنوان مثال‌های دیگر، نه اشـیای نجس می‌توانند وارد این بازار شـوند و نه اشـیای مقدس می‌توانند به کالا تبدیـل گردند. شـیء مقـدس، قابل‌خرید و فروش نیسـت و شـیء نجس نیز به‌دلیل حکم شـرعی، از چرخه مبادلات خارج اسـت. این مـوارد، نمونه‌هایی از اقسـام مختلف مکاسـب محرمه هسـتند که باب گسـترده‌ای در فقه اسلامی را تشـکیل می‌دهند و نشـان می‌دهند چگونه ارزش‌های فرهنگی و دینی، محتوای بازار را شکل می‌دهند و آن را از درون محدود می‌سازند.

تصرف سوم پیامبر ﷺ در بازار، به «انواع معامله» مربوط می‌شود؛ نه‌تنها به موضوع معامله و نه‌تنها به طرفین معامله؛ بلکه به خود شکل و نوع معاملات نیز توجه شده است. در این زمینه برخی انواع معامله نهی شدند و برخی دیگر تأیید یا تأسیس گردیدند. از جمله معاملاتی که نهی شدند، می‌توان به «بیع غرری» و «بیع ضرری» اشاره کرد. بیع غرری به معامله‌ای گفته می‌شود که همراه با فریب و جهل یکی از طرفین نسبت به مورد معامله باشد و بیع ضرری نیز معامله‌ای است که موجب واردآمدن زیان به یکی از طرفین می‌گردد. این نوع معاملات ممنوع اعلام شد.

اصل «تراضی» به‌مثابه بنیان اخلاقی و ضداستثماری بازار

در مقابـل، قاعده‌ای مهم و تأسیسـی تحت عنوان «تِجَارَةً عَنْ تَـرَاضٍ» پایه‌گذاری شـد. این قاعده که در سوره نسـاء «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»[1] بیان شده است، از دستاوردهای برجسته اسلام به شمار می‌رود و دارای مفهومی عمیقاً ضد اسـتثمار و طبقاتی اسـت. این آیه بر ضرورت انجام تجارت بر پایه رضایت کامل و آگاهانه طرفین تأکید می‌کند. این اصل، بنیانی اخلاقی و حقوقی برای مناسـبات اقتصادی است که هر گونه اجبار، فریب یا سوءاستفاده را نفی می‌کند و بر اختیار و آزادی واقعی افراد در تعاملات اقتصادی صحه می‌گذارد.

مفهوم «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» زمانی به درسـتی درک می‌شـود که در مقابل آن، موارد نقض این اصل را بشناسـیم. نقطه مقابل این رضایت، دو حالت اسـت: نخست

۱. سوره نساء، آیه ۲۹.

«اکـراه» که به‌معنای وادار کردن شـخصی بـه فروش یا خرید کالایی اسـت؛ دوم «اضطرار» که به‌معنای سوءاسـتفاده از موقعیت نیاز شـدید طرف مقابل است. در حالـت اضطـرار، اگرچـه ممکـن اسـت خـود معاملـه از نظر صوری مـشروع باشـد؛ اما بـه فتـوای برخی فقها، شـخص سوءاسـتفاده‌کننده نمی‌توانـد بیـش از «اجـرت المثل» دریافـت کند و در غیر ایـن صورت، مالک آن مازاد نمی‌شـود، چرا که از شرایط اضطراری طرف سوءاستفاده کرده است.



شـهید مطهری رحمه‌الله با رحمت و رضـوان خدا بر او، در ایـن بـاره می‌فرمود: اگر سـاختار جامعه به‌گونه‌ای باشـد که گروه بزرگی مانند کارگران، مضطر بـه انجام معامله‌ای خاص شـوند، مثلاً ناچار بـه فروش نیروی کار خود بـه بهایی ناچیز گردند؛ زیرا در غیر این صورت قادر به تأمین معاش نیسـتند، حتـی اگر بگوییـم این معامله خـاص مشروع

است؛ اما خود این بنیان، بنیانی فاسد است. چنین بنیانی باید اصلاح شود تا به «معامله‌ای از سر تراضی» واقعی بازگردد.

مرحوم شهید بهشتی رحمه‌الله نیز در همین راستا می‌فرمود: اگر در چنین شرایطی این رضایت، رضایت حقیقی محسوب شود، در آن صورت شورش آینده همین کارگران علیه چنین ساختاری نیز از سر «تراضی» خواهد بود و آنان نیز چون راضی به نابودی آن هستند، تمام آن ساختار را برخواهند انداخت. توجه به این مسئله، اهمیت بالای این اصل را نشان می‌دهد.

از دیگر نمونه‌های تصرف در انواع معامله، می‌توان به ممنوعیت «بیع نَسَاء» اشاره کرد. اگر بخواهیم آن را ترجمه کنیم، نوعی «پروپاگاندا» یا تبلیغات فریبنده است که به‌گونه‌ای صورت می‌گیرد که خریدار وادار به خرید کالا شود. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این‌گونه معاملات را نیز ممنوع اعلام کرد.

در دوران جاهلیت، انواع‌واقسام معاملات مرسوم بود مانند «مُلَامَسَه»، «مُنَابَذَه»، «مُزَابَنَه»، «مُحَاقَلَه» و «مُوَاضَعَه» که هر یک روش خاصی داشت و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اکثر آن‌ها را تأیید نکرد. توضیح دقیق هر یک از این معاملات نیازمند زمان مفصلی است؛ بنابراین، یکی از ابعاد مهم تصرفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در بازار، دگرگونی در خود «انواع معاملات» رایج بود.

جایگزینی قرض ربوی با نهادهای مشارکتی

یکـی دیگر از ابعـاد تصرفات پیامبرﷺ، ایجـاد نهادهای بدیـل و نوین اقتصادی بـود. به تعبیـر امروزی، می‌توان گفت ایشـان شـیوه‌های جدیدی بـرای «تأمین مالـی» یـا فاینانس معرفی کـرد. در دنیـای تجارت پیشـین، چرخـه فعالیت با تأمیـن مالی آغاز می‌شـد؛ ابتدا بایـد سـرمایه‌ای اولیه موجود می‌بـود، برخلاف فعالیتـی مانند کشـاورزی که شـخص روی زمین کار می‌کرد و سـپس محصول را تقسیم می‌نمود؛ بخشـی به مالک زمین و بخشی به زارع می‌رسید. اما در تجارت، وجود «رأس‌المـال» از ابتدا ضروری بود. پیامبرﷺ با شناسـایی این نیاز، نهادها و قراردادهـای مالی جدیـدی را پایه‌گذاری کرد که امکان مشـارکت در سـرمایه و سود را برای افراد بیشتری فراهم می‌ساخت و از انباشت سرمایه در دست عده‌ای

محـدود جلوگیری می‌کرد. این نهادهای بدیل، سـازوکار تأمیـن مالی را دگرگون ساخت و آن را در خدمت توسعه اقتصادی عادلانه‌تر قرار داد.
در آن دوران، اصلی‌تریـن راه تأمیـن مالی در نظام جاهلـی، «قرض ربوی» بود. یهودیان مدینـه از بزرگ‌ترین ارائه‌دهنـدگان این نوع وام بودنـد. همان‌طور که پیش‌تر اشـاره شـد، وضعیت به جایی می‌رسـید که اگر بدهکار توان بازپرداخت اصل و ربا را نداشـت، خودش یا فرزندانش به‌عنوان گرو و برده گرفته می‌شـدند و دسـته‌ای از بـردگان از همین طریق ایجاد می‌شـدند. پیامبـرﷺ در مقابل این سیستم، شیوه‌های نوین تأمین مالی را تعریف و معرفی کرد. یکی از این نهادهای مهم، «مضاربه» است.
درباره خاسـتگاه مضاربه اختلاف‌نظر وجود دارد؛ عده‌ای معتقدند پیش از اسلام نیـز وجود داشـته و پیامبرﷺ آن را تأیید کـرده و گروهی دیگر با اسـتناد به آیه ۲۰ سـوره مزمل، آن را تأسیسـی از سـوی پیامبرﷺ می‌داننـد. در مضاربه، یک طرف سـرمایه را تأمیـن می‌کند و طـرف دیگر به‌عنـوان «عامل» عمـل می‌نماید. این عامل، کارگر سـاده یا اجیر نیسـت؛ بلکه شریکی اسـت که در سود حاصل شریک اسـت و در برخی شـرایط و بنا بر برخی فتاوی، در زیان احتمالی نیز سـهمی دارد.

این سازوکار، رابطه‌ای مبتنی بر مشارکت و خطرپذیری مشترک را جایگزین رابطه قرض‌دهنده و قرض‌گیرنده با سود ثابت و غالباً ظالمانه کرد.
بنابراین، در این سازوکار، سرمایه توسط یک شخص تأمین می‌شود و مدیریت و اجرای کار بر عهده فرد دیگری به‌عنوان عامل قرار می‌گیرد. تمام هزینه‌های عامل در طول سفر تجاری از سرمایه اولیه پرداخت می‌شود. سود حاصل از این امر، به نسبت مشخصی (مثلاً نصف) بین صاحب سرمایه و عامل تقسیم می‌گردد. این رابطه، به شکل استثمارگرایانه اجیر و کارفرما نیست که ثمره شش ماه تلاش عامل در بیابان، یک‌سره به جیب صاحب سرمایه برود. بلکه عامل به نسبت مشارکت خود در سود سهیم است و تمام مخارج معیشتی خود و خانواده‌اش در این مدت نیز از محل سرمایه تأمین شده است. این نهاد اقتصادی نوین، به شکلی مؤثر جلوی آن معاملات اضطراری و اجبارآمیز را می‌گیرد و از استثمار در قالب رابطه کارگر و کارفرمای محض جلوگیری می‌کند. این‌گونه نهادها توسط پیامبر ﷺ تأسیس شد. مضاربه برای تجارت و نمونه‌های مشابه آن مانند «مزارعه» برای کشاورزی و «مساقات» برای باغداری، بر همین منطق مشارکت در سرمایه و سود استوار هستند که در آنها فرد به‌عنوان «عامل» و شریک تعریف می‌شود؛ نه به‌عنوان کارگر صرف و مزدبگیر.

مکانیسم قیمت در بازار نبوی: نظارت به‌جای دخالت دستوری

اقدام دیگر پیامبرﷺ در زمینه مکانیسم قیمت بود. این رویکرد از زیبایی و تعادل خاصی برخوردار است. در مدل ایشان، دولت و بازار هم‌زمان شکل گرفتند و هر دو در بستر جامعه و تحت‌تأثیر ارزش‌ها و فرهنگ آن قرار دارند. در این الگو، نه بازار به‌عنوان یک دیوان تابع دولت تعریف می‌شود - همانند آن‌چه در حکومت‌های کمونیستی مشاهده می‌شود - و نه دولت نسبت به بازار بی‌تفاوت است و تنها هنگام بروز پدیده‌هایی مانند احتکار یا انحصار وارد عمل می‌گردد. پیامبرﷺ حتی در فرآیند قیمت‌گذاری مستقیم نیز مداخله نمی‌کرد. موارد متعددی گزارش شده که هنگام حضور ایشان در بازار، مردم به‌دلیل گرانی کالا درخواست می‌کردند تا قیمت آن را تعیین کند؛ اما ایشان می‌فرمودند: «قیمت‌گذاری

بر عهده مـن به‌عنوان حاکم نیسـت.»[1] این رویکـرد، حاکی از احترام به سـازوکار خودجـوش عرضه و تقاضا در بازار، تحت نظارت و در چارچوب ارزش‌های اخلاقی جامعه اسـت. دولت در این نقش، نه قیمت‌گذار که ناظر و حافظ شـرایط رقابت عادلانه و جلوگیری از انحرافات بازار است.

در ایـن زمینه روایتی بـا دیدگاهی توحیدی مطرح شـده که معنـای عمیق آن در عهدنامـه مالک‌اشـتر نیـز قابل‌مشـاهده اسـت. حضـرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مالک‌اشـتر توصیه می‌کنند که خرید‌وفروش را باید به شکل «بیع سمح» و آسان قرار دهی، بر اساس «موازین العدل و الاسعار»[2].

این عبارت نشـان می‌دهد کـه دو معیار اصلی وجود دارد: یکـی عدالت و دیگری قیمت‌ها. در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز احادیثی با همین نگاه توحیدی نقل شـده است. براین‌اساس، خداوند فرشته‌ای را موکل بر قیمت‌ها قرار داده است تا کالاها حتی اگر کم شوند، قیمتشان افزایش نیابد.

این نگاه از آن‌روسـت که همه چیـز در دید توحیدی اسلام دیده می‌شـود. بر این مبنا، حاکم نباید بیاید و به‌طور دسـتوری قیمتی را تعیین کند و بگوید حتماً باید

۱. شرائع‌الإسلام، ج ۲، ص ۲۱.
۲. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.

به ایـن قیمت فروخت؛ مگر در شـرایط اضطراری خاص که البتـه اضطرار به‌طور موقت احکام را تغییر می‌دهد.

اما قاعده اولیه، عدم قیمت‌گذاری دسـتوری در انتهای زنجیره است. تعبیر روایت این است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَكَّلَ بِالْأَسْعَارِ مَلَكًا يُدَبِّرُهَا، فَلَنْ يَغْلُوَ مِنْ قِلَّةٍ، وَلَنْ يَرْخُصَ مِـنْ كَثْرَةٍ».[1] یعنی خدای متعال فرشته‌ای را وکیل و موکل بر قیمت قرار داده است تا (کالا) به‌سبب کمی، گران نشود و به‌سبب زیادی، ارزان نگردد.

این نگاه، دقیـقاً در مقابل منطق بازار آدام‌اسـمیت و تحلیل‌های اقتصاددانانی مانند مارشـال قرار می‌گیرد که بر اسـاس منحنی عرضـه و تقاضا می‌گویند وقتی کالا کم شد، قیمت باید بالا برود.

در ایـن نـگاه اسلامی، یـک نظم الهـی و اخلاقی بـر بازار حاکم اسـت کـه مانع از بهره‌کشی از کمبودها یا انباشت‌های مصنوعی می‌شود.

۱. الکافي، ج ۵، ص ۱۶۲.



کاربرد عملی نگاه توحیدی به قیمت و بنیان‌گذاری اقتصاد تبرعی

از منظر توحیدی که پیامبرﷺ بیان می‌کند، قیمت بر خلاف منطق متعارف عرضه و تقاضا عمل می‌نماید: با کمی کالا، قیمت افزایش نمی‌یابد و با زیادی آن نیز کاهش پیدا نمی‌کند. پرسش این است که ترجمه عملی این دیدگاه چیست و این امر چگونه محقق می‌شود؟ در نگاه کلان توحیدی، این تنظیم به یک عامل ماورایی (ملک) نسبت داده می‌شود؛ اما هنگامی که بخواهیم این اصل را در عرصه زمین و در قالب مهندسی اجتماعی و اقتصادی پیاده کنیم، به الگویی عملی نیاز داریم.

این الگو در همان تعبیر «بیع بموازین العدل و الاسعار» که در عهدنامه مالک‌اشتر آمده، تجلی می‌یابد. معنای عملی آن، ایجاد یک سازوکار تنظیم‌گری است که بر اساس عدالت و توجه به قیمت‌های متعادل عمل کند. این ممکن است از

طریق سیاســت‌هایی مانند ایجاد ذخایر استراتژیک برای مهار نوسان‌ها در زمان کم‌یــابی، جلوگیری از احتکار و انحصار، تشــویق به انفــاق و هم‌یاری اجتماعی در بحران‌ها و نظارت عمومی بر بازار تحقق پذیرد. هدف نهایی، ایجاد ثبات نسبی و جلوگیری از نوسان‌های شدید و غیرمنطقی قیمت است که به‌ویژه اقشار ضعیف را تحت‌فشار قرار می‌دهد. این نیز بخشی از تصرفات پیامبرﷺ در نظام اقتصادی به شــمار می‌رود کــه در آن، منطــق اخلاق و عدالت بر منطق صرف ســود و زیان فردی اولویت دارد.

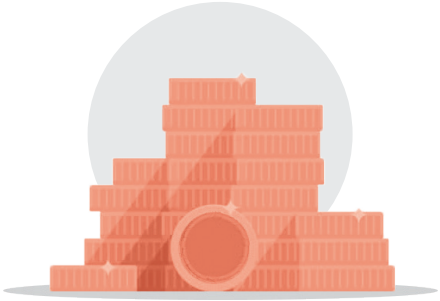

توجه به اقتصاد تبرعی

یکـی دیگر از ابعاد تصرفات پیامبرﷺ، توجه به حوزه «اقتصاد تبرعی» یا «نابازار» اسـت. این حوزه شـامل اموری مانند وقـف، نذر، هدیه، خمس و زکات می‌شـود کـه در آنها فـرد از روی طیب نفس و بـدون انتظار عوض مالی، بخشـی از دارایی خـود را انفاق می‌کنـد. پاداش این اقدام، رضایت الهی و ثواب اخروی اسـت. این اقتصاد تبرعی، اصلی‌ترین سـپر و مکانیزمی است که حقوق اجتماعی را تضمین و جبران می‌کند.

همان‌طـور که پیش‌تر اشـاره شـد، اسلام مانع از کالایی‌شـدن همه چیز شـد؛ نه محرمـات را اجازه داد به کالا تبدیل شـوند و نـه واجبات. اما در این‌جا پرسشـی مطرح می‌شـود: اگر کسـی آموزش واجبی به مردم بدهد یا پزشـکی، نجات بیمار در معرض هلاک را که بر او واجب است، انجام دهد و نباید بابت آن پولی دریافت

کنـد، معاش او از کجا تأمین می‌شـود؟ پاسـخ، تأمین از طریـق همین «اقتصاد تبرعی» است. این تأمین می‌تواند از طریق بیت‌المال، موقوفات، هدایا و نذورات مردم صورت پذیرد.

ایـن بنایی کـه پیامبرﷺ نهاد، تمدنی را سـاخت کـه یکی از ممیـزات اصلی آن در مقایسـه با تمدن غرب جدید، همیـن جایگاه اقتصاد تبرعی اسـت. البته تمدن غرب نیز تا زمانی که رنگ مسـیحیت داشت، تا حدی از این تأثیرات برخوردار بود. در این الگو، آن بخش از خدمات که حق جامعه اسـت و ماهیت «کالای مصرفی» یا «سرمایه‌ای» محض ندارد، در دایره اقتصاد تبرعی و از طریق نهادهای مردمی مانند وقف تأمین مالی می‌شود؛ نه لزوماً از طریق خرید‌وفروش در بازار یا بودجه دولتـی. این مکانیسـم، اسـتقلال و پایداری خاصـی به بخش مهمـی از خدمات عمومی و فرهنگی می‌بخشد.

این نیز بخشـی از تصرفـات پیامبرﷺ در حوزه اقتصاد اسـت. ایشـان بنیان‌های متعـددی در این عرصه گذاشـتند. برای نمونه، خود ایشـان نخسـتین واقف در اسلام بـه شـمار می‌روند. باغ‌هـای هفت‌گانه معروف به «حوائط سـبعه» که یک یهـودی آن‌ها را وصیـت کرده بود تا پـس از وی تحت اختیار پیامبـرﷺ قرار گیرد، توسط ایشان در سال هفتم هجری به‌عنوان وقف اختصاص داده شد. نمونه‌های

دیگری مانند تشریع «نذر»، «خمس»، «زکات» و توصیه به «باقیات‌الصالحات» نیز از اقدامات ایشان در این حوزه است.

همچنین، ایشـان به مقولـه «انفال» و «فـیء» توجه ویژه‌ای داشـتند. فیء در لغـت به‌معنای آن چیزی اسـت که به اصل و منشـأ خود بازمی‌گـردد. زمین‌ها و اموالی که از حاکمان ستم‌گر و صاحبان غیرعادل آن زمان گرفته می‌شد، به‌عنوان فـیء در اختیـار حکومت اسلامـی قـرار می‌گرفت تـا در مصالح عمومـی و برای آسایش همگانی صرف شود. پیامبرﷺ در واگذاری مدیریت این منابع برای اموری مانند رشـد تولید و رونق اقتصادی نیز تصرفـات و اقدامات مؤثری انجام دادند. ایـن مجموعـه اقدامات، سـازوکار قدرتمندی را بـرای تأمین مالـی فعالیت‌های عام‌المنفعه و ایجاد توازن اجتماعی خارج از چارچوب بازار محض ایجاد کرد.

جمع‌بندی و پاسخ به پرسش فرعی: تحلیل حرکت وضعی تحول

باتوجه‌به بیانات ارائه شده، اکنون می‌توان به آن پرسش فرعی پاسخ داد. در این حرکت انتقالی بزرگ، شاهد تحولی اساسی هستیم: گذار از یک نظم جاهلی با ویژگی‌های شبه‌سرمایه‌داری که در آن بازار سلطه مطلق داشت و دولت و جامعه به حاشیه رانده شده بودند، به نظمی نوین که در آن دولت، بازار و جامعه هر یک جایگاه واقعی خود را بازیافتند. در این نظم جدید، همه این نهادها در بستر جامعه و تحت حاکمیت ارزش‌های الهی و عقلانیت توحیدی اسلام قرار گرفتند. این انتقال عمیق در ظرف ۲۳ سال به وقوع پیوست.

پیامبرﷺ بنیان‌ها و شالوده‌های اساسی این تمدن را بنا نهاد و کار بعدی حکومت‌ها و تمدن اسلامی در دوره‌های پسین، عمدتاً تکمیل و گسترش بر اساس همین شالوده بود؛ نه افزودن لزوماً اصل بنیادی جدید. برای نمونه،

از نهادهای تبرعی مانند وقف، نذر و هدیه، شبکه‌های گسترده‌ای در شهرهای مختلف جهان اسلام ساخته شد که مسئولیت تأمین بهداشت، درمان و آموزش عمومی را بر عهده گرفتند.

هدف این بود که این خدمات حیاتی تبدیل به کالاهایی انحصاری نشوند. در این نگاه، پرداخت پول بیشتر برای لباس بهتر یا خانه مجلل‌تر اشکالی ندارد؛ اما وقتی پول بیشتر امکان دسترسی به درمان بهتر یا آموزش برتر را فراهم کند، نتیجه آن تبعیض و طبقاتی‌شدن ناعادلانه جامعه است. اسلام با بنیان‌گذاری آن نهادهای تبرعی، مانع از وقوع این امر شد.

پاسخ به آن پرسش فرعی درباره چگونگی وقوع این تحول در حرکت وضعی و رویدادهای روزمره، در همین واقعیت تاریخی نهفته است. جامعه‌ای که دیروز در شعب ابی‌طالب تحت محاصره اقتصادی سخت و تحریم قریش قرار داشت، در کمتر از ده سال پس از تأسیس حکومت در مدینه، به چنان موقعیت قدرتی دست‌یافت که توانست خود، قریش را محاصره اقتصادی کند. نمونه عینی این وارونه شدن موقعیت، ماجرای «ثمامة‌بن‌اثال» رئیس قبیله بنی حنیفه از منطقه یمامه است که تأمین‌کننده اصلی گندم و غلات مکه محسوب می‌شد.

پـس از اسلام‌آوردن او، قریش را به اسلام دعوت کرد و چون آنان نپذیرفتند، اعلام کرد: «من شما را تحریم می‌کنم و اجازه ورود غله به مکه را نمی‌دهم». این اقدام، مکیان را به‌سـرعت در تنگنای شدید قرار داد تا جایی که ناچار شدند نزد پیامبری که روزی محاصره‌شده آنان بود، واسطه بفرستند.

آنـان بـا توسـل بـه خویشـاوندی از پیامبرﷺ درخواسـت رحـم کردنـد و پیامبر رحمـتﷺ نیـز در این‌جا رحم فرمود و دسـتور داد محاصره شکسـته شـود. این واقعه، نشان‌دهنده تحول کامل در توازن قوا و شکوفایی اقتصادی جامعه نوپای اسلامی است که ریشه در همان بنیان‌های تمدنی صحیح داشت.



تبیین علل شکوفایی اقتصادی جامعه نبوی

پرسش اصلی این است: چه رویدادی در اقتصاد این جامعه رخ داد که دیروز در محاصره بود و امروز می‌تواند دیگران را در محاصره اقتصادی قرار دهد؟ چگونه جامعه‌ای که روزی قریش با تجارت بزرگ خود نیازی به آن نمی‌دید، اکنون محتاج آن شده است؟ چگونه جمعیتی هفتاد تا چهارصدنفره از مستمندان اهل‌صفه که حتی پوشاک مناسبی نداشتند، به چنان رفاهی رسیدند که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آنان را «غرق در نعمت» توصیف می‌کند؟

پاسخ در تحقق عملی همان مکتب اقتصادی و بنیان‌های تمدنی نهفته است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پایه‌ریزی کرد. این تحول تنها در سطح نظریه یا معماری کلان باقی نماند؛ بلکه به شکل یک «موجود عینی» و زنده درآمد.

آن اصـول متعالی در تعریف انسـان اقتصادی، آن فرهنـگ حاکم بر اقتصاد و آن نهادهای نوین مانند مضاربه، وقف و نظام تبرعی، در عمل به کار گرفته شـدند. پیامبرﷺ در کنار آن نقشه کلی، بنایی عینی و کارآمد ایجاد کرد.

مدیریت عادلانه و خردمندانه منابع (مانند فیء و انفال)، توزیع عواید بر اساس عدالت، تشویق به تولید و کشـاورزی، ایجاد امنیت برای تجارت و ریشه‌کن‌کردن رباخواری و انحصار، همگی دست‌به‌دسـت دادند تا ثروت نـه در انحصار عده‌ای محدود؛ بلکه در چرخه گسـترده‌ای به جریـان بیفتد و رفاه همگانی را ایجاد کند. این ایجادِ عینی و عملی بود که معجزه اقتصادی عصر نبوت را رقم زد.

اگـر بخواهیم جوهر و رئوس کلی ایـن تحول را بیان کنیم، اصلی‌ترین اسـتراتژی پیامبـرﷺ، چرخش از اقتصـاد تک‌بُعدی متکی بر «تجـارت محض» (همان مدل مکی) به‌سـمت «پیشـرفت همه‌جانبه» بود. این اسـتراتژی در دل همان مکتب اقتصادی نوین جای گرفت.

هنگامـی که تنهـا محور اقتصاد، تجارت خدمات‌محور باشـد - که تنهـا کالاها را از بـازاری به بـازار دیگر منتقـل می‌کند و خـود خلق‌کننـده ارزش تولیدی جدیدی نیسـت - جامعه در نهایـت به مصرف‌کننـده ابداعات دیگران تبدیل می‌شـود و

سـرمایه‌اش نیز صرفاً در گردش اسـت و همواره در معرض آسیب‌های اجتماعی مانند شکاف طبقاتی قرار دارد.

پیامبـر ﷺ این الگو را حفظ نکرد؛ بلکه آن را دگرگون سـاخت. تجارت را به‌کلی منع نکرد؛ بلکه آن را در جایگاه خود به رسمیت شناخت و حتی ستود. بسیاری از یاران ثروتمند ایشـان به تجارت اشـتغال داشتند و حتی در برخی سـفرهای جنگی نیز در کنار شـرکت در غزوه، به فعالیت تجاری می‌پرداختند. ایشـان به کسانی که در زندگی با ناکامی مواجه می‌شدند، توصیه می‌کرد تجارت کنند.

شیوه‌های عملی رونق تولید در عصر نبوی

امـا رویکرد کلی، یک چرخش اساسـی به‌سـمت پیشـرفت همه‌جانبـه بود. این به‌معنای تشـویق و حمایـت از تولید در همه اشـکال آن، از کشـاورزی و باغداری گرفته تا صنایع‌دسـتی بود. نهادهایی مانند مزارعه و مسـاقات برای رونق بخش کشـاورزی ایجاد شـد. تأکید بر عدالت در تـوزیع و جلوگیری از انباشـت بی‌رویه ثروت، سـرمایه را از گردش صرفاً سفته‌بازانه به‌سمت سرمایه‌گذاری مولد هدایت کرد. اقتصاد تبرعی نیز بسـتری برای سـرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های عمومی و انسانی مانند آموزش و بهداشت فراهم آورد. نتیجه این چرخش، ایجاد اقتصادی بالنـده، متوازن و پایدار بود که نه‌تنها نیازهای جامعه را تأمین می‌کرد؛ بلکه آن را از وابستگی صرف به واردات رها ساخته و به استقلال و عزت می‌رساند. این همان پیشرفت همه‌جانبه‌ای بود که جامعه را از فقر مطلق به‌وفور نعمت رساند.

پیشـرفت همه‌جانبـه به‌معنای توجـه و رونق‌بخشـیدن به «تولیـد» در تمامی عرصه‌ها مانند کشـاورزی و صنعت بـود. پیامبرﷺ این بخـش را نیز به‌طورجدی بنیان گذاشت.



اقدامات ایشـان در ریشـه‌کن‌کردن فقر، مقدمه‌ای برای این پیشرفت بود. نمونه بارز، تقسـیم غنیمت‌های بنی‌نضیر اسـت که بدون جنگ به دسـت آمد. بر خلاف انتظار عمومی که تقسـیم آن را میـان تمامی شـرکت‌کنندگان در جنگ یا همگان می‌پنداشـتند، پیامبرﷺ این اموال را صـرفاً میان مهاجران فقیر کـه از مکه رانده شـده بودند، تقسـیم کرد. دو تن از انصار که در فقر شـدید به سر می‌بردند نیز از این تقسـیم بهره‌مند شدند. گام بزرگ‌تر پس از فتح خیبر برداشته شد. با تقسیم عواید حاصل از فتح خیبر که به ۱۸۰۰ سـهم می‌رسـید، پیامبرﷺ مردم را به هجده دسـته تقسـیم کرد و برای هر دسـته سرپرسـتی تعیین نمود. این اقـدام، فقر را به‌طورکلی ریشه‌کن ساخت.

اما فراتر از رفع فقر، ایشـان به «رونـق تولید» در عرصه‌هـای گوناگون پرداخت. تشـویق به کشـاورزی و باغ‌داری، سـامان‌دهی نظام آبیاری، توسـعه دام‌پروری و حمایت از صنایع و حِرَف مختلف، بخشـی از این برنامه بود. این رویکرد، اقتصاد را از حالت مصرف‌محور و وابسـته به واردات، به‌سمت تولید داخلی و خودکفایی سـوق داد. ایجاد نهادهـایی مانند مزارعه و مسـاقات نیز انگیزه‌هـای تولیدی را افزایش داد. نتیجه این شـد که جامعه پس از رهایی از فقر، به‌سمت ایجاد ثروت مولد و پایدار حرکت کرد. این همان پیشـرفت همه‌جانبه‌ای است که زیربنای آن وفور نعمت و استقلال اقتصادی قرار گرفت.

مردمی‌کردن اقتصاد

اکنون به‌عنوان نمونه، به یکی دو مورد از این اقدامات در جهت رونق تولید اشاره می‌کنیم. پیش‌ازاین، پارچه و لباس عمدتاً از طریق تجارت مکی از مناطق دیگر وارد می‌شد و بافت محلی در مکه یا مدینه بسیار ناچیز بود. حداکثر تولید محلی به بافت عبا محدود می‌شد. پیامبرﷺ با استراتژی هوشمندانه‌ای تلاش کرد تا ماده اولیه اصلی نساجی، یعنی «نخ»، به‌میزان بیشتری به مدینه وارد شود. برای نمونه، از ساکنان یهودی مناطق اطراف شام که تحت حمایت حکومت اسلامی بودند (ذمیان)، بخشی از جزیه (مالیات سرانه) آن‌ها را به‌صورت «یک‌چهارم نخ‌ریسی» تعیین



کرد. با ورود بیشتر نخ به مدینه، هنر نساجی - به‌ویژه در میان زنان - رواج یافت و به‌تدریج کل زنجیره تولید نخ نیز مورد تشویق قرار گرفت.

احادیث متعددی از پیامبرﷺ نقل شده که بر ارزش این کار تأکید می‌کند؛ مانند «نِعْمَ اللَّهْوُ الْمِغْزَلُ لِلْمَرْأَةِ الصَّالِحَةِ»؛[1] بهترین سرگرمی برای زن صالح، دوک نخ‌ریسی است. گزارش شده که برخی از همسران پیامبرﷺ نیز همواره دوک نخ‌ریسی خود را همراه داشتند تا در اوقات فراغت به ریسندگی بپردازند. این تشویق‌ها به رشد قابل‌توجه این صنعت انجامید. آرام‌آرام، نه‌تنها نخ‌ریسی؛ بلکه دیگر صنایع دستی نیز گسترش یافت. زینب همسر پیامبرﷺ به «صناع‌الیدین» ملقب بود؛ به‌معنای زنی که با هر دو دستش صنعت‌گری می‌کند و در فنونی مانند دباغی و چرم‌دوزی مهارت داشت. این موارد نشان‌دهنده توجه ویژه پیامبرﷺ به توسعه تولید داخلی و ایجاد اشتغال مولد - به‌ویژه برای زنان - در راستای همان پیشرفت همه‌جانبه اقتصادی است.

۱. عللالشرائع، ج ۲، ص ۵۸۲.



این رویکرد بسیار قابل‌تأمل است. برای مطالعه بیشتر در این زمینه، کتاب «روایت تولید» تألیف آقای حمید سبحانی‌صدر معرفی می‌شود که نمونه‌های تاریخی متعددی از رونق تولید در جامعه عصر پیامبرﷺ را گردآوری کرده و مرجعی خواندنی است؛ بنابراین، یکی از ابعاد استراتژی پیامبرﷺ، تبدیل اقتصاد به «پیشرفت همه‌جانبه» بود. بُعد دوم، «مردمی‌سازی» یا «مردم‌پایه‌کردن» این پیشرفت بود. ایشان اقتصاد را از انحصار خارج کردند و مانع از آن شدند که ثروت تنها «دولة بین الاغنیاء» باشد؛ بلکه آن را در دسترس همگان قرار داد. از جمله اقدامات عملی در این راستا، بهره‌برداری عمومی از زمین‌های موات (زمین‌های بایر و بدون مالک) به‌عنوان یکی از منابع اصلی تولید کشاورزی بود. هر کس که توانایی احیای چنین زمینی را داشت، می‌توانست آن را به چنگ آورد و به کشت‌وکار بپردازد. همچنین مدیریت بخشی از زمین‌های انفال نیز به افراد شایسته واگذار می‌شد.



تأثیر امنیت بر رشد کشاورزی و آبادانی در مدینه

پیامبرﷺ پیش‌ازاین، با رسم غلط «حماء» یا «قرق‌گاه» که در جاهلیت مرسوم بود، مقابله کرد. در آن رسم، یک اشراف‌زاده اگر زمین حاصلخیزی پیدا می‌کرد، سگ خود را به نقطه بلندی می‌فرستاد و محدوده‌ای که صدای عوعوی سگ به گوش می‌رسید، قرق‌گاه خصوصی او محسوب می‌شد. پیامبرﷺ این رسم را باطل اعلام کرد و گفت: قرق‌گاه نداریم. روایات صریحی از ایشان نقل شده است که می‌فرماید: «مَن عَمَّرَ أرضاً لَیسَت لِأَحَدٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِها»؛[1] یعنی هر کس زمینی را که مالک مشخصی ندارد، آباد کند، سزاوارتر به آن است. این اصل که آیا فرد تنها حق تصرف دارد یا مالک می‌شود، در مباحث مفصل فقهی مورد بررسی قرار

۱. کنزالعمّال، ح ۹۰۵۳.

گرفته اســت؛ اما روح کلی حاکم، تشــویق به احیای زمین و مردمی‌کردن پایه‌های تولید بود.

در این مرحلــه، پیامبرﷺ هم امکان احیای زمین‌های مــوات (بایر) را برای همگان فراهــم آورد و هــم مدیریــت زمین‌هــای انفــال را در مــواردی بــه افراد واجدشرایط واگذار کرد. این اقدامات، مردم‌پایه بودن اقتصاد را تقویت نمود. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، ایشان اقتصاد را به جامعه بازگرداند. این بازگشت، اکنون با قدرتی بیشتر و در قالــب افزایش تولید متجلی شــد؛ تولیدی که تنها توســط عده‌ای خــاص انجام نمی‌گرفــت و دیگران صرفاً کارگــر آنان نبودند؛ بلکه اقشــار گســترده‌ای از مــردم در آن مشارکت داشتند.





علاوه بر این، استقرار امنیت که از برکات حکومت پیامبرﷺ بود، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرد. پیش از آن، سرزمینی مانند مدینه اگرچه پتانسیل کشاورزی بیشتری داشت؛ اما به‌دلیل جنگ‌ها و نزاع‌های دائمی بین قبایل اوس و خزرج، امکان بهره‌برداری کامل از آن فراهم نبود. با برقراری صلح و امنیت تحت رهبری پیامبرﷺ، سرزمین زیر کشت به‌میزان قابل‌توجهی افزایش یافت. این امنیت، انگیزه و فرصت لازم برای سرمایه‌گذاری و کار طولانی‌مدت بر روی زمین را به مردم داد و در نتیجه، آبادانی‌های بسیاری پدید آمد؛ بنابراین، ترکیب «مردمی‌کردن منابع تولید» و «تأمین امنیت پایدار»، موتور محرکه پیشرفت همه‌جانبه و خروج از فقر شد.

جمع‌بندی نهایی: پیشرفت همه‌جانبه

این نکته بسیار مهم است. نمونه بارز آن، زمین‌های «ینبع» است که پس از طی مراحلی، به دست امیرالمؤمنین علی(ع) رسید و ایشان در دوران [به‌اصطلاح] خانه‌نشینی بیست‌وپنج ساله، عمده وقت خود را صرف آبادانی آن نمود. این فرآیند نشان می‌دهد که واگذاری منابع به شکل انحصاری و صرفاً به نزدیکان صورت نمی‌گرفت. این زمین ابتدا به فردی ناتوان از نظر جسمی واگذار شد که نتوانست آن را احیا کند؛ لذا آن را فروخت. خریدار دوم نیز به‌دلیل شرایط سخت جغرافیایی مانند بادهای شدید، موفق نشد. در نهایت، این زمین به امیرالمؤمنین(ع) رسید و ایشان با جهد و تلاش فراوان، با حفر بیش از صد قنات و چشمه، آن را به زمینی حاصلخیز تبدیل کردند؛ تا حدی که زکات محصول آن می‌توانست تمام بنی‌هاشم را در صورت فقر از تنگنا برهاند.

چنین الگویی در سطح گسترده‌ای برای عموم مردم نیز اجرا شد. اسناد و قباله‌های تاریخی متعددی ثبت شده که نشان می‌دهد یا مدیریت زمین‌های عمومی به افراد شایسته واگذار گردید، یا مالکیت زمین‌های موات به کسانی که موفق به احیای آن می‌شدند، اعطا می‌شد. این رویه، همان «مردم‌پایگی» اقتصاد و عدالت در دسترسی به فرصت‌های تولیدی بود که ثروت و رفاه را در جامعه گسترش داد.



پس دو محور اصلی مورد بررسی قرار گرفت:

نخست، تبدیل اقتصاد به «پیشرفت همه‌جانبه» که شامل رونق هم‌زمان صنعت، کشاورزی و تجارت شد.

دوم، «مردمی‌پایه» شدن این پیشرفت که فرصت‌ها را از انحصار خارج کرد. برای نمونه، در زمینه رونق صنعت، یهودیان در برخی صنایع مانند زرگری و آهنگری تخصص داشتند. گزارش شده که در یکی از درگیری‌ها، سی آهنگر یهودی اسیر شدند. پیامبر ﷺ که پیش‌ازاین در ماجرای اسرای بدر، آزادی اسیران در برابر آموزش سواد به ده مسلمان را مطرح کرده بودند، این‌جا نیز حکم مشابهی صادر کردند. به‌جای اخراج این صنعت‌گران از مدینه (که طبق قرارداد صلح مجاز بود)، شرطِ ماندن آنان را آموزش صنعت خود به مسلمانان قرار دادند. از این طریق، عده‌ای از اصحاب مانند خبّاب و ابوسیف به صنعت‌گرانی ماهر تبدیل شدند.



این‌گونه، پیشرفت همه‌جانبه و مردمی شکل گرفت، فقر ریشه‌کن شد و جامعه‌ای که دیروز در محاصره بود، به چنان توانی دست‌یافت که می‌توانست قریش را محاصره کند. این، تجلی عینی حرکت وضعی و تحول روزمره در سایه همان راهبردهای کلان درست و تاکتیک‌های هوشمندانه بود.

ایستادگی بر عدالت اجتماعی و مبارزه با فساد و انحصار، ثمره‌ای چنین درخشان داشت. نقش پیامبر عزیز اسلام ﷺ در این تحول شگرف، بسیار نورانی و ریشه‌دار است و شرح جزئیات آن، ساعت‌ها بحث و درس می‌طلبد.

زمینه تاریخی و اقتصادی عصر بعثت

ویژگی‌های جامعه مکه

- سلطه مطلق بازار (بازارگردی مداوم)
- دین در خدمت بازار (نمونه: بازار عکاظ، بت‌پرستی تجاری)
- اتراف ثروتمندان و فقر شدید توده‌ها
- پدیده‌هایی مانند تبرّج، دخترکشی، کشت فراسرزمینی

ساختار اقتصادی مکه پیش از بعثت

- اقتصاد مبتنی بر تجارت خدماتی (نه تولید)
- فقدان دولت مرکزی (دارالندوه تنها نهاد موردی)
- انباشت ثروت و شکاف طبقاتی شدید
- کالایی‌شدن همه چیز (از جمله دین، اخلاق، برده‌داری جنسی)

موقعیت جغرافیایی و تجاری مکه

- مرکز تجارت فرامنطقه‌ای (رِحلَةَ الشِّتَاءِ وَ الصَّيْفِ)
- محل تلاقی راه‌های تجاری شمال-جنوب و شرق-غرب
- شواهد قرآنی (سوره قریش، قصص، حجر، صافات)

تمایزات و ویژگی‌های منحصربه‌فرد هیأت دانشجویی

مراحل تحول

- دوره مکی: تأکید بر توحید، معاد و بازتعریف جایگاه دین
- دوره مدنی: تأسیس نهادهای حکومتی، اقتصادی و اجتماعی

مأموریت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

- اصلاح رابطه انسان با خدا، هستی و خود
- بازگرداندن اقتصاد به دامن جامعه و فرهنگ
- تأسیس تمدنی نوین با معماری کلان اجتماعی

بنیان‌های فکری و انسان‌شناختی نظام اقتصادی نبوی

نگاه توحیدی به مال

- مال، مال خداست و انسان مستخلف در آن
- مال، قوام جامعه و دارای جنبه عمومی
- منع انحصار ثروت (دولةً بَينَ الأَغنِياء) و گنجینه‌سازی (کنز)

تعریف انسان در اسلام

- انسان موجودی الهی، عقلانی و مسئول

تربیت تدریجی

- عهد الهی
- عهد عقلایی
- عهد اقتصادی

شرط صلاحیت اقتصادی

- بلوغ
- رشد
- عدم سفاهت

نهادسازی‌ها و اقدامات عملی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

تأسیس هم‌زمان سه نهاد اساسی در مدینه

- مسجد (نماد فرهنگ و دین)
- حکومت (نخستین دولت سازمان‌یافته در حجاز)
- بازار (بازاری مردمی، بدون مالیات، مبتنی بر حق تقدم)

تنظیم بازار نبوی

- توسعه دایره متعاملین (حق اقتصادی زنان، طرد سفیهان)
- تعریف «مکاسب محرمه» (حرام‌های غیرقابل کالایی شدن)
- تعریف انواع معاملات مجاز و ممنوع (بیع غرری، بیع ضرری)
- اصل «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» (تجارت مبتنی بر رضایت کامل)

نهادهای مالی جایگزین

- مضاربه، مزارعه، مساقات (جایگزین قرض ربوی)
- اقتصاد تبرعی: وقف، نذر، زکات، خمس، انفال، فیء

مکانیسم قیمت‌گذاری

- عدم مداخله دستوری دولت در قیمت‌گذاری
- نظارت بر اساس عدالت و ممانعت از احتکار و انحصار
- نگاه توحیدی به قیمت (ملک موکل بر قیمت‌ها)

استراتژی کلان اقتصادی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

گذار از اقتصاد تک‌بعدی به پیشرفت همه‌جانبه

- تشویق تولید (کشاورزی، صنعت، نساجی)
- مردمی‌سازی اقتصاد (احیای زمین‌های موات، لغو قرق‌گاه)
- تأمین امنیت و گسترش کشاورزی در مدینه

ریشه‌کنی فقر و توزیع عادلانه ثروت

- تقسیم عواید فتوحات (خیبر، بنی‌نضیر)
- ایجاد شبکه تأمین اجتماعی از طریق اقتصاد تبرعی

تبدیل جامعه از محاصره‌شده به محاصره‌کننده

- نمونه ثمامة بن أثال و تحریم گندم مکه
- شکوفایی اقتصادی در کمتر از یک دهه

جمع‌بندی و دستاوردها

خلق تمدنی نوین: مبتنی بر توحید، عدالت و عقلانیت ایمانی

تعادل نهادها: جامعه محوری، با بازار و دولت در خدمت آن

تحول اقتصادی سریع: از فقر مطلق به وفور نعمت

الگویی پایدار

- نهادهای وقف
- زکات
- مضاربه
- نظام تبرعی

درس‌های کاربردی

- مردمی بودن اقتصاد
- نظارت اخلاقی بر بازار
- اولویت تولید بر مصرف

بیانات رهبر شهید سید علی خامنه ای ﷺ در دیدار کارگزاران نظام

من سال ۸۶ در صحن مطهر علی‌بن‌موسی‌الرضا ﷺ در سخنرانی اول سال گفتم که این‌ها دارند مسئلهٔ اقتصاد را پیگیری می‌کنند؛ بعد هم آدم می‌تواند فرض کند که این شعارهای سال حلقه‌هائی بود برای ایجاد یک منظومهٔ کامل در زمینهٔ مسائل اقتصاد؛

یعنی اصلاح الگوی مصرف، مسئلهٔ جلوگیری از اسراف،

مسئلهٔ همت مضاعف و کار مضاعف، مسئلهٔ جهاد اقتصادی،

و امسال تولید ملی و حمایت از کار و سرمایهٔ ایرانی.

ما این‌ها را به عنوان شعارهای زودگذر مطرح نکردیم؛ اینها چیزهائی است که می‌تواند حرکت عمومی کشور را در زمینهٔ اقتصاد ساماندهی کند؛ می‌تواند ما را پیش ببرد. ما باید دنبال این راه باشیم.

۱۳۹۱/۰۵/۰۳

جامعه ایمانی مشعر،
محفلی است برای گردآمدن
هیأت‌های کشور.
مشعر چیزی جز اجتماع هیأت‌ها نیست،
جامعه‌ای فراتر از مرزهای نژادی و
تقسیمات جغرافیایی و سیاسی.
اجتماعی ایمانی و توحیدی است

جایگاه سامانه‌های مشعر
۰۲۵ - ۳۶ ۶۳ ۱۲ ۲۰
۳ ۰۰۰ ۱۵۴۲
www.۱۵۴۲.org
info@۱۵۴۲.org

نشر هیات امروز
heyatemrooz.ir
@heyatemrooz_ir

که به دنبال ارتباط بیشتر
محبّان سیدالشهدا ﷺ است...
قرار نیست مشعر تولید کند،
قرار است مشعر آیینه تولیدات
و فعّالیت‌های شما باشد.
اینجا، جای آرم هیأت شماست
که باید در شماره‌های بعد پرش کنید...